

## بسمه تعالی

افغانستان کشور عزیز ما سرزمینی اسپت که از ادوار قبلالتاریخ تاکنون مصدرا مدنیثها و گذرگاه فرهنگها و پرورشگاه فکر و تهذیب انسانی بوده ودولت های مقتدری در طول تاریخ ازین سرزمین فرهنگت خیز برخاسته ومردم آن همواره آزادی و هویت ملی خودرا درطول کشمکش های تاریخی نگاهداشته اند .

از مدتیست در محیط ما احتیاج شنیدنی حس می شید ، تا گزارش مختصر تاریخ افغانستان در یکدو جلد کوچک از زمان قدیم تا عصر حاضر بصورتی نگاشته آید ، که هم جامع و هم کوتاه باشد ، و آموزندگان مکاتب ومطالعه کنندگان عامه ما بتوانند ، سوابق تاریخی مملکت خویش را درآن بخوانند ، وباتصاویر و نقشه ها وجداول ونمودارهای لازمه تاریخی مجهز باشد .

سال گذشته هنگامیکه من به ریاست انجمن تاریخ افغانستان گماشته شدم ، بناغلی محمد عثمان صدقی وزیراطلاعات وکلتور آنوقت این نیاز مبرم محیط را خاطر نشان کردند . ومن هم علی الفور دست به کار زدم و تاریخ مختصر افغانستان را در نوشتم .

در نوشتن این کتاب به چندین صد جلد کتب تاریخی بزبانهای شرقی وغربی رجوع کردم و حواله تمام مطالب را در پاورقی های آن جای دادم . ولی درحین طبع باشکالی بر خوردم که ناچار آن پاورقیهارا حذف کردم ، ودر اخیر چند باب مراجع لازمه را نوشتم ودر پایان کتاب نامهای تمام مراجع داده خواهد شد . ومراد من درین تذکار این است که تمام مطالب این کتاب مستند بوده ومنابع موثوق دارد .

کتاب مونیوی خارجی و داخلی افغانستان را بطور مختصر می خوانند مفید واقع گردد.  
و کسانیکه تاریخ افغانستان را بطور مختصر می خوانند مفید واقع گردد.  
جلد نخستین حاوی اوضاع تاریخی قدیم قبل از اسلام و دوره اسلامی  
تاسنه ۶۰۰ هـ و خروج چنگیز است ، و جلد دوم آن دارای اوضاع ۷۰۰  
سال دیگر تابازیابی استقلال می باشد (\*)

در تدوین مطالب این کتاب کوشش شده ، که جامع اما مختصر و مفید  
باشد ، و زمینه نوشتن تاریخ مفصل در آینده بدست آید ، که نمونه  
آن در جلد اول تاریخ افغانستان بعد از اسلام که سال گذشته نشر شده  
دیده میشود . و در آن تاریخ مفصل دو صد سال اول دوره اسلامی  
افغانستان در هزار صفحه نوشته ام .

عبدالحی حبیبی

کابل . جمال مینه ۱ سنبله ۱۳۴۶

## بخش نخستین

### نظری بدوره قبل از تاریخ افغانستان

به اصطلاح مؤرخان دوره‌ئی که انسان به کشف خط موفق نشده  
بود ، دوره قبل از تاریخ PRE-HISTORI نامیده میشود . و بعد از آنکه  
رسم الخط ظهور کرده عصر تاریخی است ، ولی شرط اینست که آثار  
باقیمانده مخطوط اقوام قدیم خوانده شده باشد ، و چون خطوطی تاکنون  
موجود است که خوانده نشده ، بنابراین آنرا مربوط دوره‌های قبل از  
تاریخ دانند و اگر وقتی خوانده شوند ، داخل مرحله تاریخی خواهند  
شد . و عموماً دوره‌های تاریخی ممالک شرق را در حدود ۲۵۰۰ سال قبل  
از میلاد دانسته‌اند ، زیرا رسم الخط های مصر و بین النهرین که خوانده  
شده اند همین قدر عمر دارند ، ولی خطوط مکشوفه موهن جودیرو  
در سند و هرپه تاکنون خوانده نشده ، و داخل مرحله تاریخی نباشند .  
در افغانستان کاوشهای آثار قبل‌التاریخ از سنه ۱۹۳۶ م بوسیله  
هیئت های علمی اروپائی آغاز شده ، و در نتیجه آثار دوره های  
قبل‌التاریخی حجر بدست آمد . که مربوط به دوره سوم استعمال سنگ  
یعنی سنگ صیقلی و استعمال ظروف گلی و فلز است ، که آنرا دوره  
کلکولی تیک گویند .

از کاوشهای علمی چنین نتیجه بدست می آید : که در حدود  
۶۰۰۰ سال قبل در خاکهای افغانستان و سرزمین های مجاور آن ،  
انسانها مدنیته داشتند . زیرا در منطقه انو نزدیک مرو ، آثار استعمال  
مس در همان اوقات کشف شده است .  
آثار دوره‌های قبل تاریخی را در جوار افغانستان درین موارد  
یافته اند :

(۱) هرپه در پنجاب : یعنی میدان شرقی جبال افغانستان ، که در آن  
آثار شهر و آبادانی دیده میشود .

(۲) موهن جودیرو : در سند سر زمین جنوب شرقی افغانستان  
که در آن آثار شهر و کوجه و بازار و حتی آبروهای پخته و در هر کوجه  
خاکدان کوچک خشتی پخته برای مواد فضله هم دیده میشود .

(\*) اکنون هر دو جلد در یک وقایه تقدیم گردید - (ناشر)

موهن جودپروو هرپه را گاو های قوی هیکل دارای ساحهای سنبردراز می کشیدند و اشکال این گاوان ریبا و سومند بر مواجیر و آثار مکشوفه موهن جودپروو منقوش است. (عکس نمبر ۱-۲)

(۲) این سلسله مدنیت مشابه در جنوب افغانستان در نال و جاله وان و لوردانی بلوچستان و نیز در ناد علی سیستان و برخی از مواقع جنوبی ایران به نظر می آید، که سلسله آن تا بین النهرین هم رسیده و مربوطست بمردمیکه پیش از هجرت آریانیان، در آن مناطق سکونت داشته اند. و چون در آثار قدیمه ایشان مجسمه های مشابه ربه النوع مادر بدست می آید. بنابراین ممکن است دین و عقاید و فرهنگ مشابهی داشته باشند. آناریکه از یک تپه قبل التاریخ در چند میلی شمال غربی کویت بلوچستان در قلعه کل محمد یافته اند، دلالت دارد بر اینکه باشندگان قدیم این سرزمین هنوز ساختن ظروف سفالین را نمیدانستند و از کاردهای سنگی، و سوزنهای استخوانی و اوزار شبیه به نیزه های نوکدار کار می گرفتند، و ساختن اینیه و منازل نیز رواجی نداشت، و مردم دام پرور کوچی بوده اند، و درازمنه مابعد ظروف سفالین و اینیه را ساخته اند، که با سنا شناسان آنرا «ظروف وادی ژوب» کویند، و بران برخی از حروف و اشکال هندسی و تصاویر آهو و گاو کوهان دار بنظر می آید، و در منازل ایشان استخوانهای بز فراوان دیده میشود، که بر کثرت گوشت خواری ایشان دلالت دارد، و هاونهای سنگی برای کوبیدن غله داشته اند، در حالیکه اوزار آهنین در آثار مکشوفه این عصر به نظر نمی آیند. و اشکال شبیه به T-A-W-V بر برخی از ظروف سفالین دیده میشوند که نظایر آن جای دیگری به نظر نیامده و بنابراین باستان شناسان در شناسایی آن تا کنون خاموش اند و عمر این مدنیت قدیم را در حدود شش هزار سال تخمین کرده اند. همچنین دامنه همین مدنیت قبل التاریخ هرپه تا جزیره نمای کچم هندوستان هم کشیده شده و در سالهای ۱۹۵۴-۱۹۶۵ م آناری را از تپه های متعدد آنجا یافته اند، که با آثار مدنیت هرپه شباهت تام دارند و این ساحه کشفیات در جنوب شهر را جکوت و اقصت. اما در خاک افغانستان تاکنون چند موقع مهم قبل تاریخی کشف و مطالعه شده:

۱- سر اورل ستین و موسیوگیر شمن و هاکن در ناد علی و زرنج سیستان در قلعه کنک و سروتار در سنه ۱۹۳۶ م حفریات کردند. که از آن ظروف سنگی و انواع اسلحه و تیرها و تیگرهای مزین و ملون و گوشوارهای سیمین، و اشیای استخوانی کشف شده. و علماء آنرا مشابه به آثار انو در مرو، و آثار مکشوفه کاشان در غرب، و آثار

درین شهر و دیم مجسمه های ربه النوع مادر و ظروف کلی پخته و انواع زیورهای طلا و نقره و فلزات دیگر با نمونه های صنعتی و بنان فلزی آن عصر بدست آمده، که در موزه مربوط عمان شهر هندیم محفوظست. و از نفایس آثار آن مجسمه های کوچک عاجی فیل و نشین های گاو های قوی هیکل است، که بر برخی از آن نقوش حروف و خط نیز دیده میشود. ولی تاکنون به خواندن این خط موفق نشده اند.

مدنیت قبل از تاریخ وادی سند که در شرق افغانستان بین هرپه و موهن جودپروو پهن شده بود بطور متحدالشکل و یک نواخت در طول یک هزار میل (چهار برا بر ساحت تمدن بابل و دو برابر بهنائی تمدن مصر) وجود داشت که مشابهت تام در طرز تعمیر اینیه و ساختمان ظروف گلی و اسباب و وسایل گار آن مشهود است. و از آن نتیجه گرفته اند: که این مدنیت در سرتاسر وادی سند در شرق خاک افغانستان گسترده شده و دو شهر هرپه و موهن جودپروو پایتخت های شمالی و جنوبی آن بوده اند، و روابطی با تمدنهای خاکهای غربی تا سرزمین بابل داشته اند، و حتی در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد در بابل محلی از تاجران هندی موجود بود، از آناریکه در حفریات بین النهرین یافته اند پدید می آید، که مردم وادی سند ارقام اعشاری و اوزان و پیمانها را می شناختند. از آثار شهریکه در هرپه پدید آمده آشکار است که طبقه اعیان در خانه های دو طبقه زندگی داشته و اغلب مسکن ایشان دارای چاه آب و حمام و انبار زیر زمینی بود.

در حالیکه طبقه عامه و کارگران و صنعت کران، منازل کوچک و دواقایی داشتند، که هر منزل توسط حیاط کوچکی از دیگر مجزایمیشد و شهرهای این مردم قبل التاریخ، قلاع متعددی نزدیک خود داشت، که غالباً انبار خانه های غله بود.

خرابه هائیکه از آخرین مراحل تمدن هرپه نمایندگی می کند، حاکی از فقر و انحطاط سکنه آن می باشد که بیشتر خانه ها بصورت مفارح درآمده و ساختمان شهرها که نظم و ترتیبی داشت به کلی بهم برخورده است. و از این اوضاع چنین نتیجه گرفته اند: که بر مردمان این مسکن هجوم های آریانیان غربی آغاز یافته و مدنیت ایشانرا منحل ساخته بود. اگرچه الفبای نوشته های هرپه خوانده نشده، ولی ثابت است که این رسم خط، بدوره قبل از مهاجرت آریائی تعلق داشته است.

ارابه هائیکه بوسیله اسب کشیده میشدند، مربوط بمردمی بود که به زبانهای هند و اروپائی تکلم می کردند، ولی گردونه های مردم

وادی سند دانسته‌اند وازان چنین نتیجه می‌گیرند ، که صحنه بزرگ این دوره مدنیت انسانی از وادی سند تا وادی نیل - به شمول افغانستان - وسعت داشت .

موسیو گیرشمن در تپه سرخ داغ که سی متر بلندی دارد . تا عمق ۱۲ متر کاوش کرد ، و آثار مدنیت يك هزار سال قبل از میلاد را یافت ، وی گوید اگر بیست و يك متر دیگر را هم بکاوند ممکن است آثار چهار هزار سال پیش از میلاد را که مقارن با مدنیت های قدیم وادی سند - بین‌النهرین - مصر باشد بدست آرند . و درین سرزمین چنین تپه‌های باستانی فراوانند .

۲ - در کاوشهای قبل تاریخی که تا کنون به عمل آمده در وادی ارغنداب و پنجواپی غرب قندهار در مغاره کوه بدوان و تپه دمراسی نیز آثار قبل‌التاریخ کشف شده ، که ربطی با مدنیت پیش از تاریخ وادی سند و پنجاب و سرزمین بلوچ دارد ، و مجسمه های ربه النوع مادر بدست آمده است .

در تپه موندی گک ۶۶ کیلومتری شمال غرب قندهار در سنه ۱۳۴۴ ش کاوشهای علمی بعمل آمد ، که آثار مدنیت قبل تاریخی پنج هزار سال پیش را در وادی ارغنداب نمایندگی می‌کند و علماء گویند که وادی کَشک نخود غرب قندهار که حالا بایر است . در زمان سه هزار سال قبل از در یای کَشک نخود که اکنون خشک شده ، سیراب می‌شد و سبز بود .

این تپه که از آخرین عصر مسکون بودن آن سه هزار سال گذشته ، در نتیجه حوادث جوی اکنون شکل مخروطی دارد ، و بر سر راهی واقع بود ، که گذرگاه مردمان وادی هرات و فراه و ما و رای هلمند به وادی رخد (ارغنداب) و وادی پشین و سند بود و همچنین به وادی ترنگ و غزنه و حوالی جنوب هندوکش میرسید ، یعنی وادی هلمند را با وادی ارغنداب و ترنگ وصل میکرد .

تپه موندی گک پانزده مرحله آبادی را از اواخر هزاره چهارم تا آغاز هزاره اول ق م گذرانیده و در مرحله آخر و بالائی آن انبار خانه - های غله بوده ، که دیوارهای پخته‌ئی داشت . و محل انبار خانه های آثار محوطه مستطیل بود ، که با وجود کوچکی با انبار خانه های آثار مکتشفه هر به شباهت تام دارد و در طبقات تحتانی آن اطاقهای حفظ چارپایان بوده است . چون ابنیه انبار خانه از سه طبقه مختلف تپه مذکور برآمده ، بنابراین میگویند که این انبار خانه ها درازمنه مختلف مورد استعمال انسانان آنوقت بود .

در طبقات فوقانی ، اطاق کوچک برای نگهبانان انبار خانه دیده

می‌شود که مقداری ظروف سفالین و بیکا نهی سنگی و مفرغی و فلاخن و گلوله های گلی فلاخن دران کشف شده وازان ظاهر است که نگهبانان انبار خانه ، این وسایل دفاعی را برای حفاظت آن به کار می‌بردند ، و عمر این آلات دفاعی در حدود سه هزار سال قبل از این تعیین شده است . قبل از بناهای انبار خانه های غله ، خانه های سقف دار از سنگهای مکعب دران بنا شده ، و در قسمت شمالی آن ابنیه آجری موجود است .

در قسمت جلو حیاط و سیعی است که اطراف آنرا اطاق های کوچک متعدد فرا گرفته و آثار قصر بزرگ هم نمایانست که از خشت خام به شکل نیمه مخروطی با ستونهای عظیم خشتی که نقش و نگار و رنگ آمیزی سفید هم دارد بنا یافته و امروز هم این ستونهای دورنمای خارجی آن با عظمت بنظر می‌آید و درین بنای بزرگ چاقوی مفرغی دسته استخوانی و پارچه های قشنگ تیکر و يك يك مجسمه شکسته ربه النوع خیر و برکت ادیتا (مادر) که شباهت تام با مجسمه های مکتشفه از بلوچستان و سند دارد ، با انواع اسلحه کشف شده است .

در تپه های دیگر علایم مساکن مردم موجود است که تپه سابق - الذکر معبدایشان بود ، و در بین ابنیه آثار مطبخ با اسباب آن ، و يك مقدار زیاد هاون و دسته آن بدست آمده که با احتمال غالب دکان ادویه فروشی باشد ، در اطاقهای دیگر تنور از خشت بخته و پیکانهای نیمه کاره دیده میشود .

بشت بام اغلب خانهها نشیب دار بوده و در دیوارهای خارجی پیکانهای مستعمل و سر نیزه های مسین گذاشته شده ، و در قبرستان مربوط این بناها هفت اسکلت در يك قبر پیدا شده است .

طبقات مختلف تپه موندی گک از پائین به بالا چنین است : از روی زمین به بالا تانه طبقه آثار زندگانی نیمه کوچی دیده میشود . و از روی آن توان گفت که مدتی ساکنان اولیه آن مردمان مالدار نیمه کوچی بوده و ابنیه منازل ایشان هم پخته‌ئی بود . بعد ازین خشت های خام تاسه طبقه وسیله بناست ، که ظروف سفالین ایشان هم در طبقات پائین ساده و ابتدائی بوده ، و پس از آن ظروف تیکری زیباتر و بهتر میشود . تا که ظروف منقوش گلی ظاهر میگردد و روی جام های پایه دار اشکال حیوانات و پرندگان و گلها و از قوچ دارای شاخهای بلند و کبک زرین و فیل مرغ و برگهای عشق بیجان دیده میشود ، این ظروف گلی منقوش از طبقه هشتم به بعد فراوان است که با ظروف مکتشفه حدود کوپته شباهت دارند . فلزات مفرغ و مس از طبقه ششم آغاز میشود . و هنگامیکه زغالهای طبقه پنجم را بر طبقه کار (۱۳) مورد تحقیق قرار

داده اند. تاریخ این ضلع را در حدود ۲۶۲۵ ق.م تعیین کرده اند، و به قول موسیو کزمال منحصص ادوار قبل تاریخ این نیه از پنجهزار سال پیشتر عمر دارد. و بنا برین از موهین جودیرو سند کهن تر خواهد بود. (عکس نمبر ۳ - ۴)

۳ - در طرف شمال افغانستان نیز آثار مدنیت قبل تاریخی کشف شده: باین معنی که در گوشه غربی شمالی آن درانوی مر و آثار و علائم مدنیت قبل تاریخ بدست آمده. و همین طور در گوشه شمالی شرقی افغانستان بقایای آثار تاریخی موجود است، که در اکتوبر ۱۹۶۲ م به وسیله باستان شناسان ایتالوی کشف شد.

صحرای هزارسم در شیب های شمالی هندوکش به ارتفاع ۳۳۰۰ فوت شمال غرب سمنگان به طول شانزده کیلومتر واقع است که در زمان قدیم هم راه هند و کابل و بغلان و قندوز و بدخشان و چین از همین وادی میگذشت و در اینجا است که مغاره های طبیعی در صخره های کوه واقعت، که مسکن انسانان قدیم بود. و از آن ادوات چقماقی سنگی و سنگهای تراشیده زیاد کشف شده و برخی اینیه آن هم به زمانهای تعلق میگیرد، که انسان خارج از صخره ها و مغاره ها به سر میبرد، و دیوار های بی پیرایه ابتدائی را به بلندی ۱/۲۰ ساخته اند که در آن بلاکهای تعمیر ۲۰ تا ۳۷ متر هم به نظر می آید و تمام این تعمیرات ۳۳۵ هکتار ساحه را دربر میگیرد. و آثار آبرسانی از دریای هزار سم با دیوار ۱۲۵ متری کناره کانال آب هم نمایان است. در مغاره های صخره های اینجا اطاقهای مثلث نما باطاقچه های کلان دیده میشود. که درون آن چوکیها از سنگ تراشیده شده و سه گوشه دارد و برای ساختن دیوارها از تخته سنگها کار گرفته اند، و آثار آتشدانها هم در آن نمایان است.

در مغاره های هزار سم اشکال و رسم های منقوره به نظر می آید که بگفته راپور نویس هیئت باستان شناسی ایتالوی چنین اشکال در آثار قبل تاریخ اروپای غربی هم دیده میشود. ولی اشکال آثار هزار سم چهار قسمند: اول اشکال انسانی، دوم دستهای رسم شده، سوم اشکال حیوانات، چهارم اختلاط اشکال مختلف که معانی آن هم فهمیده نمی شود. (عکس نمبر ۵ - ۶)

علمای از منة قبل تاریخ این اشکال مغار های هزار سم را با آنچه در هسپانیا و ایتالیا و سویس و آیر لیند یافته اند، تقارن و تشبیه میدهند و از آن نتیجه می گیرند که ترسیم چنین اشکال دراز منة قبل تاریخ بین انسان های آن اوقات رواج داشته. مثلاً یکی از اشکال مغاره هزار سم شکن سماروقی است که نصف دایره را تشکیل داده و

یک خط عمودی آنرا قطع کرده است. و مراد از آن پیکر انسانیست که بازو ها و ستون فقرات او نمایش داده شده و مشابه اشکالیست که در بقایای آثار قبل از تاریخ هسپانیا و ایتالیا و آیر لیند هم منظر می آیند بدین طور: (عکس نمبر ۷)

این نوع اشکال مشابه در آثار هزار سم فراوان است. که نظایر آن را در اشکال باقیه آثار باستانی قبل تاریخی اروپا نشان توان داد. در دوره قبل تاریخی کلاکولی تینک و استعمال سنگ صیقلی اهمیت لاجورد بدخشان نیز درخور ذکر است. زیرا در آن آفریدیم مکشوفه از تپه سیالک کاشان و سرزمین سومر و بین النهرین و مقبره توتن خامن فرعون مصر و نیز در عیلام نمونه های مختلف سنگ لاجورد پیدا شده و میرساند که شش هزار سال قبل ازین سنگ لاجورد بدخشان شهرت داشت و استعمال آن تا عصر هم رسیده بود. و مردم این سرزمین رابطه مدنی قدیمی با ممالک دیگر شرقی و غربی داشتند. (جدول نمبر ۸)

### افغانستان تاریخی قبل از اسلام

وقتیکه افغانستان تاریخی گفته میشود، ما تمام سرزمینهایی را در نظر می گیریم، که در وقایع تاریخی و جریان حوادث سیاسی و مدنی و فرهنگی با افغانستان اشتراك داشته و در تحت عوامل مشترك و تاریخی اوضاع مشابهی را دارا بوده اند.

درین ساحه جغرافی قسمتی شرقی فلات ایران از دریای سند تا آخر خراسان (دامغان) شرقاً و غرباً شامل است، و در شمال هم وادی - های شمال آمور تا سمرقند و دامنه های کوه ساریامیر فرامیگیرد، و در جنوب به بحیره عرب منتهی میگردد، و این سرزمین عموماً دارای تاریخ مشترك است.

### آریانیان:

در حدود ۲۵۰۰ ق.م يك جمعیت بزرگ انسانان سفید پوست آریائی در سرزمینی که آریانا و یجه نام داشت، و در وادیهای شمال آمو واقع بود، در حالت کوچی گری و رمه داری زندگی می کردند و چون عدد ایشان فراوان گشت، به صفحات جنوب آمو و سر زمین باختر گذشته، و در دامنه های شمالی و جنوبی هندوکش ساکن شدند.

این مردم به سبب زیادت نفوس و قبایل، هجرتی به شرق نموده و از دریای سند به وادیهای وسیع هند شمالی گذشتند، و مدنیته را در آن سرزمین تشکیل دادند، که در چهار کتاب قدیم (ویدا) منعکس

است ، و بنا برین آنها «مدنیت ویدی» گوئیم ، که در حدود ۱۴۰۰ ق، م وجود داشت ، و در همین کتابهاست که نامهای برخی از قبایل بزرگ افغانی مانند پکتها (پننتون) الینا (مردم شمال لغمان و نورستان) (۱) و غیره ذکر گردیده و ما میتوانیم وضع مدنی و فرهنگی و زبان و حیات مردم قدیم افغانستان را ازین کتب معلوم نماییم ، و چهار وید عبارتست از ریگ وید - سام وید - اتمروا وید - یجور وید که قدیم تر همه ریگ وید است . و در آن نامهای بسا کوهها و مواقع جغرافی و رجال و پادشاهان و قبایل افغانی آمده است .

### ارینه و یجه :

ارینه و یجه که در پینتو تاکنون او یجه به معنی سر زمین و آرامگاه مستعمل است ، به قول دانشمندان تاریخ یا سرزمین پامیر یا حوالی خوارزم و کنار های دریاچه خزر بود ، که متصل ساحت جغرافی مورد بحث ماست چون آثار این دوره زندگانی مردم ارین (به معنی نجیب و زارع) تاکنون کشف نشده و جزو از منة قبل التاریخ است بنا برین درباره زبان - اوضاع زندگانی - دین و هنر ایشان معلوماتی در دست نیست ، و دکتر گوستاو لوبون زبان باستانی آریائی را که در آریسه و یجه بدان متکلم بودند «آریک» نامیده است .

### مدنیت ویدی :

با سرود های ویدی دوره تاریخی مردم آرین آغاز میشود ، و از همین منبع تاریخی است که ما افکار ، عقاید ، روش زندگانی و مهاجرت ایشان از خاکهای افغانستان ، و بسا مسایل مهم تاریخی دیگری را استنباط می کنیم . و از مقایسه های زبان شناسی هم پدید می آید که بسا مشترکات لسانی بین زبانهای افغانستان و زبان ویدی و سنسکریت موجود است . ترتیب سرود های ویدی به زمانه های مختلفی صورت گرفته و به صورت شفاهی از نسلی به نسلی دیگر منتقل میشد و قراریکه دانشمندان ویدشناس کنونی میگویند : «اوه بر سرود های ویدی که در چهار کتاب سابق الذکر فراهم آمده ، بر خسی از سرود های قدیم گم شده که به تعبیر خود وید (ریشیان قدیم = دانایان قدیم) آنها می خواندند و یا اینکه برخی از سرود های باستانی که به لباس جدید در آورده شده است ، نیز وجود داشت ، که غالباً به سر زمین

(۱) این نام در الیشنگ والی نگار نام دره های آنجا نمایانست .

افغانستان و به زبان قبل از مهاجرت مردم آرین به وادی های وسیع هفت دریای شمال هند متعلق بوده است .

چون بین مضامین و زبان و کتب ویدی و سرود های او ستائسی که مظهر آن سرزمین وسیع غربی مجرای سند است ، شباهت تام و نزدیکی کامل وجود دارد پس می توان گفت که منبع سرود های قدیم کم شده ویدی که برخی از سرود های موجود کنونی شکل جدید آن باشد . همین سرزمین افغانستان و باختر بوده است . رابطه بسیار محکم مدنیت ویدی با سرزمین افغانستان قدیم ازین آشکار است ، که بسا کلمات قدیم ویدی و سنسکریت ، در زبانهای پینتو و دری ریشه دارد . و باید این مواردی لسانی از اسلاف آریائی قدیم ، باین زبانهای آریایی باقی مانده باشد .

مثلاً برای کلمه آریا دو توجیه علمی موجود است : بر خسی معنی آنها اصیل و نجیب و برخی زارع و کشاورز پنداشته اند . چون در پینتو کلمه (آره) به معنی اصل و گاهی هم مفهوم کشاورزی و برزگری دارد ، بنا برین میتوان گفت که آرین به الحاق (ن) نسبت (مانند پلن = پیاده و تورن = شمشیرزن و غیره) به معنی کشاورز باشد ، و چون کشاورزی در بین این مردم پیشه شریفی بود . بعد از آن مفهوم نجیب و شریف مجازاً در آن دخل یافته باشد .

چون مردم آرین به هند رفتند . آن سرزمین را آریه ورته یا آریه ورشه گفتند و این کلمه تا کنون در پینتو به شکل (ورشو) به معنی مرتع و سرزمین موجود است .

در پینتو تا کنون سند دریا را کوید ، و این کلمه در زبان ویدی سندهو است .

در ریگ وید در سرود دریاها از سندهو (سند) و رودخانه کوبها (کابل) و رود گوماتی (گومل) و کرومو (گرم) و سویتی (سوات) ورکه (کتر) و سر زمین گندهاره (وادی مجرای کابل) و رود خانه هره ویتی = سره سوتی (ارغنداب) یا ارا کوزی که اکنون ریشه نام قدیم آن در ده هراوت محفوظست ) و بهالانه (دره بولان) ذکر رفته ، و در اتمروا وید نام بلخ به شکل بلهیکه مذکور است که بسا تتر ، در کتاب مهاجرت و ادبیات سنسکریت بهلیکه شده ، از ریشه بهلی = بخدی . هکذا در اتمروا وید از کوه منجوان متصل به گنداریس (باشندگان گندهارا) ذکر رفته که همین کوه منجان واقع بین نورستان و بدخشان باشد .

در سرود های ویدی از جنگده قبیله آریایی ذکر می رود ، که پیش از انشاء کتاب وید ۱۴۰۰ ق، م بر کنار راوی (پنجاب) واقع شده

ودرین قبایل نام های بسا مردم افغانستان و اطراف آن هم موجود است. که الینا (مردم الی شینک و الینکار) و بهالانه (مردم دره بولان) و شیوا (مردم کنار سند) و پورو (مردم حواشی گندهارا) و پکتبه (پبنتون) باشند.

وازین جمله ذکر قبایل پکتبه و رجال و شاهان ایشان در جلد دوم ریگ وید مکرراً آمده است که یکی از شاهان پکتبه تور وینه = (تور وهونی پبنتو = شمشیریاز) نامداشت، ودر وادی دهرات و ارغنداب (هره ویتی) ذکری از قبایل پنی وپسه وپراوچه وبریسه یه موجود است که اکنون در بین قبایل افغانی پرپخ وپنی در جنوب قندهار و وادی سیوی داریم، و هکذا قبایل داسو (سلیمان خیل) و پروت (الکوزیسی) به همان نامهای قدیم نسبتی میرسانند.

مردم آریائی نژادیکه از آریانه و بیجه به صفحات شمال و جنوب هندوکش آمدند، حیات شبانی و کوچی داشتند، در سنه ۱۹۳۹ م از تل برزو نزدیک سمرقند تصویر هنکلی روی ظروف گلی پیدا شده که آنرا تصویر یک شاه قدیم آریایی گیومرت (گومرد) یا (کویست شاه) میدانند. که نیمه انسان و نیمه نرگاو بوده ودر گوشت یک قسمت اوستاو را پادشاه شبان خوانده اند، وازین پدید می آید که در حیات شبانی و کوچی گری هم شاهانی بین این مردم بوده اند، و خانواده = کولا (= کهول پبنتو) اساس زندگی ایشان بوده، که از آن عشایری به وجود می آمد و رئیس به نام «پتی» داشت و هنگامیکه چند کولا باهم فراهم می آمدند. گرامه یاویسه را تشکیل میدادند و مسکن شاهی را «پوره» می گفتند، واین هر سه کلمه در تسمیه نامهای اعلام واما کن تا کنون مشهود است مانند بگرام - میرویس - شیرپور.

مردم آریائی نژاد نخستین، قبل از هجرت به هند، کاست یعنی فرقه بندی اجتماعی را نمی شناختند، ولی چون در هند با ساکنان قدیم سیه نژاد آن سر زمین بر خوردند، بر چهار طبقه بر همین (روحانی) کشتریه (جنگ جویان) ویسیه (شهربان و کسبه) و سود را (ناملوس) تقسیم شدند، که این طبقه بندی اجتماعی در اوضاع تاریخی و اجتماعی مابعد ایشان اثر بارزی داشت.

در کتب ویدی و آثار دیگر نژاد آریائی چنین دیده میشود: که سازمان شاهی از اوایل مهاجرت در بین ایشان موجود بود، و ارباب انواع مختلف را می پرستیدند، و جرگه هایی بنام سبها و سمیتی و میله هائی با اسم «سامانه» داشتند، و دختران و زنان با جوانان و مردان عشق می ورزیدند، و مراسم عروسی هم موجود بود. و همواره برای افزایش افراد خانواده ها، دعاها میکردند ودر طبقه زنان شاعراتی هم

وجود داشت که برخی از سرود های ایشان در کتاب اول ریگ وید مضبوطست. این مردم بازی های ورزشی، واسپ سواری، و اتس و رقص و میوزیک داشتند، و به زراعت و مانداری می پرداختند و البسه ایشان از پشم یا پوست حیوانات بود. رمه های کوسفند - گاو - بز داشتند، و دارائی خانواده ها داشتن رمه های چار پایان مخصوصاً گاو شیری بود. و هنگامیکه برای خریداری گیاه سومابه کوهسار های افغانستان می آمدند گاو های خود را به طور واحد خریداری می آوردند و آنرا دپاسو، PASTU می گفتند، که کلمه پیسه (واحد پولی) هم از آن بر آمده باشد.

از صنایع هم چوب تراشی - و فلز کاری بافت تکه و بوریا - و ساختن ظروف کلی - و تزئینات فلزی - و ساختن ارابه ها را یادداشتند و خوراک شان هم حیوانات - لبنیات - گوشت شکار - و مشروبات سومما و سورا بود. عناصر طبیعی مانند ارونا (رب النوع آسمان) اندرا (رب النوع جنگ) سوریا (مهر) اگنی (آتش) سومما (گماه نظر اب) و ماروت (باد) و غیره را می پرستیدند. و به نام هر یک قربانیها داشتند دانشمندان دینی خود را (ریشی) می گفتند. که در پبنتو اکنون از این ریشه کلمه رشه داریم یعنی خوی وخلق و دانش.

#### مدنیت اوستائی :

مدنیت دوم مردم آریائی افغانستان در بخدی (بلخ) و صفحات شمال هندوکش بود، که در حدود ۱۲۰۰ ق م آغاز شده، و کتابی از آن دوره به نام اوستا باقیست که پنج باب دارد.

چون منبع معلومات ما درین باب حصه باقیمانده کتاب اوستاست بنابراین این مدنیت و فرهنگ را اوستائی گوئیم، چون تمام این فرهنگ مولود خود سرزمین بخدی و افغانستانست، ازین رو در تاریخ کشور اهمیت به سزائی دارد، و کتاب اوستا اوضاع مدنی و فکری و فرهنگی مردم قدیم افغانستان را بخوبی توضیح می کند.

از کتاب اوستا معلوم میشود که مردم آریائی از حیات کوچی و رمه داری و خانه بدوشی به مدنیت رسیده، و در روستاها و شهرها ساکن شده اند، و یک دوره جدیدی را در مراحل حیات اقتصادی و اجتماعی آغاز نموده اند.

درین دوره نخستین بار سازمان شاهی در بلخ به وجود آمده و پادشاهی بنام یه (جم) شهر بخدی بلخ را تعمیر کرده است. و هم درین مردم دین معین که دارای قوانین و هدایات مدنی و روحی بود بنام مزده یسنه = مزدیسنا (ستایش خدا) که مؤسس آن زره نوثتره

(زردشت) بنام خانوادگی سپینمه یا سپیتیمان (در پستو سپین = سپید + تمه یا تمان = نژاد) بود، که جای تبلیغ و مبعثت او بخدی (بلخ) و سیستان است. (عکس نمبر ۹).

پدر زردشت پوروشاسپه (دارنده اسپ پیر) و مادرش دوغدو وجد پدریش پتیر کتراسپه نامدا شت. اسمای چهار برادرش زتوشتر رنگو شتر - نوتریکا - نیوتیش است.

نخستین زن او که اسمش معلوم نیست مادرایست و استرهوسه دختر بود، زن دوم زردشت مادر دو پسر هوره چیره و او رو ت نره و زن سومین او که در سر زمین شرق و صفحات بخدی به عقدش درآمد دختر فره شه و شتوه برادر جاماسپ (وزیر کشتاسپ) بنام «هرووی» بود. که از پسران اوایست و استره موبدان موبد و رئیس روحانیان و او رو ت نره رهبر برزیکران، و هوره چیره افسر جنگیان شمرده شده و طبقات سه کانه پیروان او بدست این سه پسر زردشت ایجاد شده است. وی سه دختر به نامهای فرینی - لرتیتی - پتورو جیستی هم داشت.

زمان زندگانی زردشت به یقین معلوم نیست ولی به موجب روایات کتب زردشتی چنین است: در حدود ۶۶۰ ق.م بدنیآ آمد در سن بیست سالگی یعنی ۶۴۰ ق.م منزوی گردید و در سن سی سالگی یعنی ۶۳۰ ق.م مدعی رهنمائی شد. در سن ۴۲ سالگی یعنی ۶۱۸ ق.م کی گشتاسپ باو کروید و در سن ۵۸۳ ق.م بسن هفتاد و هفت سالگی هنگام هجوم ارجاسپ تورانی در آتشکده بلخ بدست برادرش کرش تورانی کشته شد. اما محققان این سنوات را صحیح ندانند، و تولد او را در حدود ۵۸۸ ق.م گفته اند.

زردشت از قدیمترین کسانیست که در افغانستان قدیم فرم اساسی و عمیقی را بر مبانی اقتصادی جدیدی بنا نهاده، و به قول ژ، دومزیل، «وی سیستم اقتصادی خود را در عصریکه گروهی از آرینها از حالت کوچی گری به روستائیشینی میپرداختند، به میان آورده است.» باین معنی که چریدن حیوانات را بر مراتع نامعلوم، به چریدن در روی زمین های مخصوص بهر قوم و قبیله مبدل نموده اند، و به همین دلیل گاو نر و ماده که یگانه وسیله ارتزاقی و کشاورزی بوده، به نظر احترام دیده میشد، و کود حیوانی آن در تشکیلات ده نشینی و زراعت اهمیت خاصی یافته بود.

زردشت به وحدت و عظمت بی مانند خداوند یگانه (اهوره مزده = سروردانا) قایل شد، و از خدایان سابق که آریانیان بدان عقیدت داشتند صرف نظر کرد. وی گوید که بعد از خدای یکتا، از آغاز جهان

دو روان و جود دارد که یکی طریق نیک، و دیگری راه بد را می پیماید و سراسر زندگی عبارت از یک پیکار درونی است که بر ضد نیروهای شر ادامه دارد، و درین جنگ دائمی نوریا ظلمت یا خرد و اهریمن مقابل یکدیگرند، و زردشت در آئین خود قربانی حیوانات و خوردن شراب مسکر سومارانه آریانیان قدیم داشتند از بین برده است. او گوید: «شراب مسکر کشیف (سوما) چگونه میتواند به نیکی کمک کند، کاومرد دهقان اگر در دمت صاحبش باشد مفید تر از آنست که قربانی شود». در آئین زردشت عقیده بو روز باز پسین و بحا سبه اعمال و فتح راستی و شکست دروغ و بهشت و برزخ و پل جنوات (صراط) و وجود فرشتگان موجود است، و اذر (آتش) را هم مقدس شمرده اند، که در کمون کلیه موجودات و موالید طبیعت بودیعت نهاده شده و جوهر زندگانی جانوران و منبع حرارت درونی و غریزیست، و هم ازین رو همکیشان و یا پیروان زردشت برای تقدس اذر همواره آتشکدهها داشته اند.

در کیش زردشت فوای نیکی بنام امیشه سپینته (یعنی جاودان سپید و مقدس) و ایزدان (در خور ستایش) و جود دارد، که از آنجمله شش قوه عامل (فرشته موکل) اند، که هر یکی در دایره صلاحیت خود برای اداره امور عالم همکاری میکنند، و ایشانرا مظهری یکی از صفات اهوره مزده (هرمز) و جاویدانان پندارند:

(۱) وهومنه = بهمن (اندیشه نیک) یا فرشته نگهدارنده کله ها و رزمه ها و موجودات زنده.

(۲) اشه وهیشه = ازدی بهشت (نظم نیکو) فرشته آتش.

(۳) خشتره وئیریه = شهر یوز (تسلط) نگهدارنده فلزات و احجار نفیسه.

(۴) سپینته ارمنیتی = سپیدارمه (پاکی روان و فروتنی) فرشته نگهدارنده زمین.

(۵) هئوروات = خرداد (صحت) موکل تندرستی و مساکن و آب.

(۶) امیرتات = امرداد (بیمرگی و بقاء) فرشته مزارع و مراتع و نباتات.

در آغاز پیدایش مزده یسنا، در راس این شش فرشته سپینته مینیو (خرد سپید) و جود داشت که بعد از وبجایش اهوره مزده و گاهی هم سره اوشه (سروش = هاتف خیر) را قرار میداده اند.

در مقابل این فوای خیر و نیکی و نور، فوای شر و تاریکی نیز وجود داشته اند که سر دسته تمام مفاسد و شرور انگره مینیو (اهریمن)



بود ، و تمام این قوای شر و تاریکی را در اوستا «دیوه» نامیده اند و در مقابل فرشتگان خیر ، شش موکل شر و بدی را به نام کماریکان تصور میکردند :

(۱) اگمنه در مقابل وهومنه به معنی اندیشه پلید ، که مظهر شرارت و نفاق و بدی باشد .  
(۲) ایندره در مقابل اردی بهشت ، روح بدعت و فریبا و کمره کننده مردم .

(۳) سنوروه در مقابل شهریور مظهر بی نظمی و دیو آشوب .  
(۴) نا اونک هتی نیا در مقابل سپیند ارمذ مظهر بهتان و نافرمانی .  
(۵) تئوری در مقابل خورداد ، دیوانلاف و فساد و گرسنگی و تشنگی .

(۶) زبی ریش در مقابل امر داد ، که شزیک تئوری است .  
گاهی دیوایشمه (خشم) در برابر سروش عدد هفتم دیو هارا که مظهر نا سیاسی و عصیان است تکمیل میکند .  
زرتشت کیش خود را بر سه اساس اخلاقی و حیاتی بنا نهاده که هو مته (پندار نیک) هوخته (گفتار نیک) هو ورشته (کردار نیک) باشد ، و بدین ترتیب پیروان زردشت ، عقیده و سخن و کردار نیک را اساس عمل خود قرار میدادند و اندیشه و زبان و عمل را متساویاً از لوث کثافات معنوی و مادی نگه میداشتند . نظافت بدنی و روحانی ، راستی و درستیکاری ، مروت و سخاوت و تمام اخلاق نیکو را رعایت میکردند ، دروغ و بهتان ممنوع بود ، و هر پیرو مزدیسنا به حفاظت آتش و آب و زمین از لوث ناپاکیها مامور شمرده میشد ، و بنا برین زمین را از ناپاکی جسد مردگان نگهداری کرده ، و مردگان خود را دفن نمی کردند و در بلندیها پیش هوای آزاد می گذاشتند تا مرغان هوا آنرا خورده و ناپدید شوند .

کیش زردشت که بیدایشگاه و پرورشگاه آن قدیمترین پایتخت های دنیا بخدی = بلخ بود به وسیله کتاب اوستا تبلیغ شد ، که تفسیر آن به زبان پهلوی (زند) باشد ، و زبانیکه اوستا بدان انشاد یافته ، نزدیکی زیادی با زبان ویدی دارد ، و کتاب اوستا پیش از حمله اسکندر ۸۱۵ فصل و ۲۱ نسلک یا کتاب داشت ، ولی اسکندر ۱۲۰۰ پوست گاوارا که بر آن کتاب اوستا نوشته شده بود بسوزانید و هنگامیکه بعد از اسکندر باز آنرا فراهم آوردند ، ۳۴۸ فصل بدست آمد ، که به همان ۲۱ نسلک تقسیم شد ، و به قرار حسابیکه عالم انگلیسی ویست کرده تمام این ۲۱ نسلک ۰۰۰ ر ۴۵۷ ر ۳ کلمه داشت که اکنون فقط ۸۳۰۰۰ کلمه آن موجود است و ازین شرحیکه براون مستشرق انگلیسی داده روشن می آید که اصل باختری اوستا از بین رفته ، و آنچه اکنون

باقیست فقط يك ربع آنست بدین تفصیل :

۱- یسنا (پرستش و جشن) که سرود های دینی و ۷۲ فصل باشد .

۲- ویسپرید (سروران) مجموعه ادعیه و اوراد مشتمل بر ۲۳ تا ۲۷ فصل .

۳- ونیدیدا د (دافع شیطین) مشتمل بر ۲۲ فرگرد (بسا ب) درباره آداب آبدست و استغفار و توبه و احکام دینی .

۴- یشت (نماز و نیایش) مشتمل بر ستایش خدا و فرشتگان در ۲۱ باب .

۵- خورده اوستا (اوستای کوچک) که در حدود ۳۵۰ م آذر بد مهر اسپند به تالیف آن پرداخته و مشتمل بر ادعیه ، نماز ها و مناجاتهاست .

در دوره مدنیت اوستایی که از ۱۲۰۰ ق ، م آغاز شده ، نخستین بار نظام شاهی در بخدی به وجود آمده و اوستا گوید : که یمه به امر اهوره مزده يك «وازه» را ساخت که طول و عرض آن به اندازه يك اسپریس (میدان اسپ دوانی) بود ، و در آن اجناس جانوران مانند گوسپند - گاو - سگ - مرغان و غیره را نگاه داشت ، و جای آب را هم بدرزای يك هاتره (میل) کند و دران وازه بازار ها ، گذرها ، خاتها را به ترتیب مخصوص ساخت ، ولی مردمان غلیل و دروغگو و بدخو ویس و دیوانه را در آن شهر جای نداد .

بدین نمط نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در «وازه» بخدی تاسیس یافت ، و این کلمه وازه اوستایی همانست که در سنسکریت و هاره شده ، و در دری بهار است که نوبهار بلخ تا قرن اول اسلامی برجای آن آبادان بود .

در عصر مدنیت اوستایی که مردم آریایی در صفحات شمال هندوکش آغاز بروستا نشینی و تاسیس روستاها و بلاد نموده ، و از دوره کوچیگری به سکونت دائمی اما کن پرداختند ، این قدمی بود که در ارتقای منازل مدنی و تحول اقتصادی برداشته شد ، و در ین وقت است که نظام شاهی نیز به وجود آمده و يك سلسله شاهان بخدی که در یشتهای او ستا . به نام پره ذاته یاد شده اند (یعنی پیش دادیان) نظم و داد و عدل را در سازمان سلطنتی خود به وجود آوردند و به تعبیر اوستا این شاهان بخدی مقام رب النوعی هم داشتند ، و چون در سرود های ویدی نیز ذکری ازین شاهان آمده ، بنا برین زمان این خاندانهای شاهی را به عصر قبل از تاریخ که مردم آریین از صفحات شمال هندوکش هجرت نکرده بودند میتوان رسانید .

اما در اوستا پهلوان بزرگی که نامش هئوشینگه (از اخلاف گیومرث) است ملقب به پیره ذانه = پیشداد می باشد، یعنی نخستین قانون گذار، و این همان هوشنگ ادبیات دریست که در کوه البرز برای ربه النوع ناهید (اناهیتا) قربانیا می کرد، و بادایوان می جنگید و بر هفت کشور سلطنت داشت.

در کتاب سوم دینکرد چنین آمده است که رسم زراعت و دهکانه = دهقانی = اصل مالکیت را همین پیشدادیان به وجود آورده اند بعد از آن دیهو پتیه (به قول البیرونی دهو فذیه) یعنی اصل حکومت و شاهی و حمایت و نگهبانی خلق را هوشنگ ایجاد کرده است، و ازین روایت میدانیم که مدنیت دوره اوستایی از اوایل مدنیت ویدی و کوچی گری فرقی داشت. بدین معنی که این مردم بخدی زیبا، اکنون به کشاورزی و آبادانی و بنای روستاها و شهرها پرداخته و از مرحله اقتصادی حیات کوچی و بدویت به دهکانه و مالکیت زمین و حتی یک مرتبه بلند تر دهیو پتیه (ایجاد حکومت و سلطنت) هم رسیده بودند. و هوشنگ بر سر زمین وسیع حکم میراند و بادایوان و جاد وان و بدکیشان که خراب کاران مدنیت و دشمنان روستا نشینان کشاورز بوده اند می جنگید.

پس از هوشنگ پادشاه دیگر پیشدادی تهمورث است که نامش در اوستا تخمه او رو به ملقب به اژینه ونت (مسلح) آمده، و او را پادشاه هفت کشور و پسر ویونگهان پسر اینگهت پسر هوشنگ شمرده اند که سی سال به مدد وزیرش شیدسپ به عدل و انصاف حکم راند و او را «دیوبند» گویند که دیوان و اهریمن را مقید کرده، و یک عده اعمال جدید مدنی را که در مرحله اقتصادی جدید ضرورت بود بعمل آورد، مانند رشتن پشم و برش و دوخت جامه و اهلی کردن چهار پایان و استفاده از اسب و شتر و استر و خرو گاو، و پدید آوردن خط و سواد. به قول کریستن سین: «بعد از تهمورث برادرش جمشید به سلطنت رسید و نخستین بار جشن نوروز نهاد و او به تعبیر اوستا «دازنده گله های خوب» است، که این لقب در اوستا هئوئوه (هورمگ پهلوی) باشد که وی سه خواهر به نام یمک واری نوک و سنگهوک داشت (از نواز - و شهر ناز شهنامه).

دوره مدنیت اوستایی و روایات کتب قدیم قبل از اسلام و بعد از آن درباره دودمانهای شاهی و رجال و پهلوانان آریایی نژاد به مرور دهور رنگ داستانی به خود گرفته، و این اساطیر باختلاف در آن کتب روایت شده است، ولی ما در اینجا می گوئیم که حتی المقدور جنبه های تاریخی داستانهای مذکور را جستجو کنیم.

در ویدا پادشاه بزرگ پیشدادی بنام یمه YAMA و در اوستا یمه YIMA و در پهلوی یم YAM و در دری جم است که در اوستا شمشه XSHAETA و در پهلوی شیت SHET و در دری شید یا او می آید و جمشید گویند یعنی جم در خشان. بدر جم در اوستا و یوهونت VIVAHVANT است که بعدها ویونگهوت = ویونگهان به ویونگهان معرب گردیده، و پسرش یمه = جم از طرف اهوره مزده حامی و پادشاه مردم تعیین شد. تا به آبادی و آرامی مردم بکوشد، و باو یک عصا و نگین و شمشیر و جام و گاو آهن زرین داده شد، تا اولین نشان شاهی او باشد، و گاو آهن را در کشت زمین و زراعت به کار برد، و به افزایش نسل مردمان و حیوانات بکوشد، و واره بخدی رابنا نهد، و آنجارا که در اوستا بخدی زیبا دارای پرچم های بلند گفته شده مقر خویش و انسانهای شهر نشین دیگر سازد.

یمه پادشاه بخدی نخستین شاهبست که بنیاد مدنیت و شهر نشینی نهاده و حیات اجتماعی را ترتیب داده است. کشاورزی - دام پروری - حرفه - ذوب آهن - بافتن لباس - استعمال اسلحه و جواهر تعیین طبقه لشکری - و معماری و استعمال فلزات و ادویه را رواج بخشیده و در نخستین پایتخت شاهی خود بخدی زیبا تعمیر و بسط مدنیت پرداخته است، و او به قول بنونیست محقق فرانسوی همان شخصیت آریانیست که در بین مردم نورستان قبل از قبول اسلام ایمرام IMRAM بنوع بزرگ و مافوق همه ارباب انواع شمرده میشود. و مجسمه های او را در معبد مرکزی این سر زمین نصب کرده بودند و در آن مراسم قربانیا را انجام میدادند.

در یسنا ۹ فقره ۳ تا گوید: که در مدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ و رشک در جهان نبود. و در یشت ۱۹ فقرات ۳۱-۳۸ چنین آمده که در مدت سلطنت جم زندگانی گیتی به خوشی و خرمی می گذشت از رنج و آسیب اثری نبود.

در اوستا و متون دیگر تاریخی عرب و عجم، داستان جم و شاهان پیشدادی به سبب قدمت عهد رنگ افسانوی به خود گرفته، و چون شاهی جم را منبع هر گونه آسایش و آرامی و داد و نیکو کاری دانسته اند، بنابراین کسی که وسیله سقوط این سازمان خیر و بهی و فرهی گشته او را ازی دهاکه (اژدها) گفته اند، و این شخص بیور اسپ بن اروند اسپ از اخلاف گیومرث (گرشاه = غرشا) بوده که مادرش و ذاک (ودک) خواهر جم بود، و بیور اسپ به معنی دارای ده هزار اسپ باشد، و چون مرد تا زنده و دارای اسپان تا زنده بود، او را تازی) گفته اند، که برخی به همین سبب او را تازی و از نژاد عرب

شمرده اند. گویند او از سرزمین بوری خروج کرد که تاکنون جایی باین نام در سرزمین زوب سمت شرقی افغانستان موجود است. چون مردم عربی این نام را معرب ساخته و ضحاک گفتند، بنابراین او را عربی نژاد پنداشته اند، و نیز چون نژاد سامی با آریائیانی رقابتی داشته اند ازین رو هر عنصریکه این مدنیت نو تشکیل و شاهی بخدی را به خطر می انداخته اند، آنرا از نژاد بیگانه تصور می کرده اند و مانند تورانیان بادیه نشین آریایی نژاد، ضحاک بیور اسپ را هم از نژاد عربی شمرده اند، در حالیکه برخی مؤرخان دقیق مانند طبری و البیرونی گویند که ضحاک را عربان عربی نژاد و عجمیان عجمی پنداشته اند.

چون در اسامی بلاد و اما کن و رجال تاریخی افغان (مانند ضحاک جد اعلاي خاندان شاهان غوری و ضحاک شهری در بامیان) ریشه این نام موجود است، و مؤرخان هم سلسله نسب او را به گیو مرث آریایی نژاد میرسانند و او را خواهر زاده جم دانند، پس تازی نژادی او بعید به نظر می آید.

بهر صورت به موجب اشارات اوستا بیور اسپ اژی دها که بر مدنیت بخدی زیبا تاخت و چون فرایزدی (فروغ سلطنت) از جم بصورت مرغ پیروزی جدا گشته بود، اژی دها که بروی جیره آمد، و کشورش را بدست آورد، و او را با اژه دونیم کرد، و این ضحاک تازی (تازنده) به موجب رام یشت فقره ۱۹ کاخی متین به نام کوی رینتا و تخت شاهی و چتر زرین داشت که او را در ادبیات دری دوره اسلامی (ضحاک ماران - ماردوش - اژدها) گفته اند.

به موجب اوستا فرایزدی بعد از جم بر ترایتنه (در پهلوی فریتون = فریدون) پسر یور تورا (یور گاو) از اخلاف جم بتافت که پدرش اتویه (اتقیان = آبتین) هم نامیده شده و افراد این خاندان مردم زارع بوده اند، که با اکثر ایشان نام گاو (گئودر اوستا) آمده است.

فریدون صد اسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند را برای ربه النوع آب (اناهیتا) قربانی کرد، بنابراین دهاکه شیرین غالب آمد و او را بکشت واری نوک و سنگهوک خواهران جمشید را که باسارت ضحاک آمده بودند بدست آورد.

داستان جنبش مردم در مقابل اژی دها که در شهنامه فردوسی که متکی بر روایات خدای نامه های دوره قبل الاسلامت چنین نقل شده: که مردی آهنگر به نام کاوک (کاهه) چرم آهنگری خود را به طور درفش بر سر نیزه بست و خلاق را بدور خویش فراهم آورد و برازی دها که

برخواستند و برخلاف ستمگری های او طغیان کردند، و این همان درفش کاویان است که مدت ها بعد سمبول پیروزی مردم آریایی بود. و فریدون اندرین جنبش سمت قیادت مردم را داشت و او بیاد فتح خود بر ضحاک جشن مهرگان را که نظیر جشن نوروز بود بنیاد نهاد، و دیوان را سرکوبی نمود و جهانرا بگرفت.

در داستانهای ملل آریایی، روایات شبیه و نظیر همدیگر موجود است که میگویند: فریدون کشور های ایرینه و توئیرینه و سئیریم ینه را بر سه فرزند خود ارج (ایرج) و توچ (تور) و سرم (سلم) قسمت کرد ولی سلم و تور برای ارج رشک بردند، و او را به نامردی کشتند، تا که فرزند ایرج بنام منوش چیشره (منوچهر) زاد، و کین ایرج را بخواست و نظیر آن داستان سه فرزند، دربین سه پسر زردشت و سه فرزند تارژی تانوس سکایی، و سه برادر، دربین سه برادر افغانی (غرغنبت - بیتنی - سپه بن) موجود است که به قول ژرژ دو مزیل استاد کلژ دو فرانس اجتماع قدیم آریایی از سه بیکر رو حا نیون - جنگجویان - موملدین ثروت تشکیل می یافت، و کاستهای اساسی هند قدیم هم بر همان - نجای جنگاور - کشا و زان دام پر و ر بودند و از فرزندان سه گانه زردشت نیز پسر ارشد روحانی و پسر دوم جنگجو و سومین شیان بوده است.

بهر صورت منوچهر که از اعقاب ایرج بود، انتقام او را گرفت و سرم و تور را بکشت، و مردم حمله آور تورانی بادیه نشین آریایی نژاد را دفع کرد، و در عصر او بهلوانان بزرگ از قبیل قارون پسر کاهه - نریمان - زال - رستم به وجود آمده اند که سر زمین اوینه را از شر دشمنان حفظ می کردند - و بعد از او به قول اوستا نئوتره (نوذر) پسرش به شاهی رسید، و عاقبت افراسیاب تورانی او را پس از سه جنگ بگرفت و بکشت، ولی خاندان بزرگی از او بنام نئوتریان = نوذریان باقی ماند که داستانهای ایشان در اوستا آمده است.

بعد از کشته شدن نوذریکی از اعقاب فریدون به نام او زوه بن توماسبه (زو = زاب = بن توهماسپ = تهماسب) که مردی عاقل و عادل بود تا پنجسال حکم راند (ریشه این نام در زابل و زوب موجود است) او به یاری بهلوانان با تورانیان جنگها کرد، عاقبت دریای آمو را مرز فاصل قرار دادند.

پس از بگرفت زاب پسرش کرشاسبه KERESHASPA (یعنی دارنده اسپ لاغر) بر تخت نشست که دهمین شاه پیشدادی است و نه سال حکم رانده و با مرگ او افراسیاب به فرمان پشنگ تورانی بر کشورش تاخت و باختم داستان کرشاسبه تاریخ داستانی پیشدادیان

به پایان رسید ، و باید گفت که این کرشاسیه پسر زاب غیر از کرشاسیه نریمان پهلوان معروف اوستایی پسر ژرینه (نریت = انرط) از خاندان سام سیستانی است که وی در اواخر شاهی فریدون و آغاز کار منوچهر پیرو فرتوت بود و اصلاً یکی از پهلوانان است نه از شاهان پیشدادی .

### خاندان کاوی = کیان :

کوی یا کاوی در لسان ویدی وهم در اوستا به معنی (دانا-شاه امیر) است که به موجب اوستاکاوی = کی پهلوی و در لقب شاهان قدیم بلخ و اطراف افغانستان کنونی بوده و در غرب این سر زمین مورد استعمال نداشته است .

کلمه کوی = کی را در اوایل نامهای شاهان بلخی می بینیم که بعد از خاندان پیشدادیان به شاهی رسیده اند ، و فرشاهی این سر زمین به نام کونتم خورنو KAVAENEM-XVARENO بدیشان تعلق گرفته است .

در زبان دری کی را به کیان جمع کرده اند ، و این خاندان را در شاهنامه و دیگر کتب کیان - کیانیان ، یا کیانی گفته اند .

به موجب اوستا نخستین پادشاه این خاندان کوآته KAVATA

نام داشت و او را کوی کوآته (کی قباد) گفته اند . که بدرخواست پدر رستم پهلوان سیستانی در کوه البرز (جنوبی بلخ) بر تخت نشست . و او شاه داد گر و مایه سعادت و آرامی و آسایش مردمان بود و پانزده سال حکم راند ، که فردوسی او را هم از تخمه فریدون شمرده است .

بعد از کیقباد نامهای کی ایپوه - کی - ارشن - کی بیرشن - کی پشین هم در اوستا آمده که از اخلاف او باشند ، ولی افسانه های منقوله در باره ایشان پریشانند ، وهم در کتب قدیم شهرت فراوان ندارند .

بعد از کیقباد پسرش کوی او سن KAVI-USAN (کیکاوس) که معنی اوسن آرزومندی یا خرسندی باشد ، بر تخت شاهی بخدی نشست ، و با عناصر اجنبی غیر آریایی که بنا بر روایات حماسی در مازندران شمال ایران کنونی در جنگلها میزیستند ، و مردم وحشی مخالف فرهنگ آریایی بودند ، جنگها کرد ، و برایشان پیروزی یافت که در اوستا (دیوان) نامیده شده اند .

اوستا گوید که کوی اوسن (کیکاوس) زورمند و توانا بر فراز کوه ارزفیه EREZIFYA صداسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند به ناهیته (رَبَة النوع آب) قربانی داد ، تا بزرگترین پادشاهان گسر دد

چون این کوه بنا بر تحقیق علماء در بلخ و شمال شرق خراسان بود و کیکاوس بر آن هفت کاخ بلند برآورده بود ، بنا برین داستان او تماماً به خاک و تاریخ افغانستان متعلق است ، و او از پادشاهان بزرگ گشت که بر هفت کشور (دنیای مکشوف آنوقت) حکم میزاند و وزیر دانا بنام اوشنر OSHNAR داشت که در اوستا او را به صفت پور و جیره PURU-JIRA یاد کرده اند ، یعنی بسیار دانا (در پنبستو پوره + خیر به معنی ژرف بین کامل) .

در اوستا خطاهایی به کیکاوس نسبت داده شده که از آن جمله کشتن همین وزیر واز بین بردن گاو حافظ مرز ، و دعوی رفتن به آسمان باشد ، و بدین سببها فرکیانی از او باز گشت ، و افراسیاب تورانی برو جیره شد ، و مملکت را ویران کرد ، تا که روت ستخمک ROT-STAXMAK (رستم = رستم) پهلوان سیستانی لشکر بیاراست و افراسیاب را براند .

دیگر از شاهان کیانی بلخ کوی سیاورشن SYAVARSHAN (سیاهن) است که پس از کیکاوس به شاهی رسیده ، و پادشاه مقتدر بلخ بود ، و در جنگ با قبایل مهاجم آریایی ماوراء آمو (توران) کشته شده است و او را فرزند کیکاوس دانند ، که نام او را در ادبیات پهلوی و دری سیاوخش = سیاوش شهرت دارد .

سیاوش در نزدیکی های ایرینه و بجه قلعتی بزرگ به نام کنگ دز (= KANGHA اوستا) ساخت که مانند واژه جمکرد مرکز دو مین آریایی بود ، و او در توران زمین دخت افراسیاب شاه تورانی را که فرنگیس نامداشت بزنی گرفت و از او کوی هئوسره وه HAUSRAVAH (= کیخسرو) زاد که بعد از پدر تخت شاهی را گرفت ، و به خون خواهی پدر با تورانیان در آویخت و افراسیاب و برا درش کیرسه وزده (= کرسیوز شاهنامه) را بیاری سپه سالار نیکمرد خود هئومه HAOMA بزنجیر کشیده و بکشت .

اوستا گوید : چون فرکیانی به خسرو تعلق گرفت ، بیاری آن کارهای بزرگی بردست او رفت ، زور و نیرو و دوست کامی و زیبا بی وشکوه و جلال نصیب او بوده ، و کشور های شاهنشاهی کیانی را باهم اتصال باز داد ، وهم از نیروست که در اوستا به صفت خشنری هن کریمو XSHATHRAI-HANKEREMO یعنی پیوند دهنده و متحد سازنده کشورها و پدید آورنده شاهنشاهی خوانده شده است .

بعد از کیخسرو و شاهانسی در سر زمین بخدی به شاهی رسیده اند که در آخر نامهای ایشان کلمه اسپه می آید ، و این نسبتی است کاملاً باختری . زیرا سر زمین بلخ پرورشگاه باستانی اسپ بوده و سوار -

کاران آریایی نژاد این سرزمین در جنگ و جهانگیری و دفاع از این جانور اهلی همواره کار میکردند. و پرورش کله های اسب و ورزش-های سواری از ازمینه قدیم ناکتوان دربین مردم این سرزمین ر واج داشته است و حتی برخی از مؤرخان دانا مانند دینکر در تاریخ قدیم خود خاندانی را از شاهان بلخ به نام شاهان اسپه نام برده اند ولی در حقیقت ایشان دنباله همان کیانیانند.

کسیکه از همین دسته شاهان بعد از کیخسرو بر تخت شاهی بنح نشست در اوستا انوروت اسپه AURVAT-ASP (= کی لهراسپ) ذکر شده. که معنی آن دارای اسب تندرو باشد و نسبتش به کیقباد و منوچهر می بیوندد. و به قول فردوسی در روز مهراز ماه مهر (۱۶ میزان) تاج شاهی بر سر نهاد و در بلخ شازسانی بر آورد، و آتشکده بی بنام (اذربرزین) ساخت، و در روایات تازه تر عهد ساسانی گویند که او به همراهی بوخت نرسیه یکی از سپهسالاران خویش (بخت النصر معرب) بر اور شلیم تاخت و آنرا ویران کرد، و جهودان را بپراکند، و در آخر عمر سلطنت را به پسرش ویشتاسپه VISHTĀSPA (= گشتاسپ دری، به معنی اسب رمنده) گذاشت و خودش به نوبهار بلخ درآمد، و موی فروهشت، و به ستایش داور پرداخت و دین زردشت را پذیرفت، و عاقبت در یکی از حملات ارجاسپ تورانی کشته شد. ویشتاسپه (گشتاسپ) پادشاه بلند همت و داورنده اسپان تندرو و پیرو و مؤید زردشت و مردمزدا پرست و دارای فریسانی و راست کردار و پاک منش بود و بر دشمنان تورانی خود پیروزی یافت، و وزیرش جاماسب به موجب اوستا مردی شریف و ثروتمند و کشوردار و پیر و زودانا و شوی پوروچیسته دختر زردشت بود که با قبول کیش زردشتی در انتشار آن کوشیده بود و پسرش سپینتو داته SPENTO-DAI (= اسفندیار) موصوف به تخمه TAXMA (= تم = دلیر) و برادر ویشتاسپه موسوم به زئیری و ئیری ZAIRI-VAIRI (زیر) نیز کسانی اند، که در قبول و انتشار آیین زردشتی کوشیده اند و در نسخه اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشت میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده چنین گوید: که زردشت بامر گشتاسپه دوازده هزار نسخه از کتاب خود روی پارچه های طلا نوشت و آنرا در آتشکده وهران نهاد، که این معبد را اسفندیار در نوازه بخل بامیک (بلخ بامی) بنا کرده بود، و همچنین آذر فریغ (آتشکده موبدان) و آذر بر زین مهر (آتشکده کشاورزان) منسوب به گشتاسپه اند، که

آتشکده موخرالذکر را در عهد او از خوارزم به کوه روشن ROSHN کابلستان آوردند و تا فتوحات عرب (۱۷۱ هـ) هم باقی بود. و بستونیری BASTAWAIRI پسر زریر شمر بست را تعمیر کرد، و در آنجا قربانیهای بزرگی را بعمل آورد، و مخالفان سلطنت را که در آن نواحی بودند سرکوبی کرد.

پس از اسفندیار، شاهانی را ازین دودمان نام می برند، که از آن جمله و هومن سپیند اتان (بهمن اسفندیاری) و دخترش همای و داراب فرزند همای است، و ایشانرا در سرزمین وادی هلمند و سیستان داستانهاست، و برخی این شاهان را با شاهان هخامنشی پارسی خلط کرده اند.

### پهلوانان اوستایی:

در دوره فرهنگ اوستایی علاوه بر خاندانهای شاهی که ذکر مختصر ایشان گذشت، برخی از دودمانهای پهلوانان بزرگ هم جزو همین زمان تاریخی اند، که بنام های ایشان کتابهای خاصی در روایات حماسی آریائی موجود بود و اکثر این دودمانها به خاک خراسان یا سرزمین کنونی افغانستان تعلق دارند، و لی به مرور ازمه و تواتر نسلمها واقعیت های تاریخی ایشان رنگ داستانی یافته و اعمال فوق العاده را باین پهلوانان نسبت داده اند، که میتوان از بین این روایات افسانوی، برخی واقعیت های تاریخی را نیز مانند دودمانهای شاهان جستجو کرد و بزرگترین و نامورترین پهلوانان از خاک سیستان برخاسته اند که نظر به روایات اوستا و کتب دیگر پهلوی نژاد ایشان به همان پادشاه بخدی (بمه = جم = جمشید) می پیوست و او با دختر کورنگ شاه زابلستان تزویج کرد، و از همین نژاد سام نریمان بوجود آمده که پسرش زال زر بسبب سپیدی موی او بدین اسم نامیده شد، و از طرف پدر پادشاهی سیستان یافت، وی بر رودابه دختر مهرباب شاه کابل (که از نسل ضحاک سابق الذکر بود) عاشق شد، و او را به زنی گرفت، و از آندو رستم به وجود آمد، که سر آمد زورمندان و پهلوانان عصر خود بود و او کک کوهزاد (غری = غلجی) را که زال خراج گذار او بود کشت، ولی سر انجام در عهد بهمین به حیلۀ شناد برادر خود به چاهی افتاد و بارخش اسب خود در همان چاه جان داد.

زال غیر از رستم و شغاد پسری دیگر بنام زواره هم داشت که پهلوان بزرگ بود، و دوفرزند او فرهاد و تخار (تخوار) مشهور اند از رستم فرامرز و سهراب و جهانگیر و گشتاسپ با نو وزر بانو پدید آمدند، و از سهراب که بدست پدر کشته شده بود، پسری بنام

(برزو) ماند که بز برزو هم شهریان به دنیا آمد ، که بنام این پهلوانان کتابهای بنام های فرامرز نامه - برزو نامه - شهریارنامه - بانوگشسپ نامه - جهانگیر نامه - سام نامه موجود است و در شهنامه فر دو سی هم داستانهای ایشان آمده است .

داستان رستم زال و تخوار در افغانستان از ازمئه قبل از اسلام شهرت داشت و تاکنون جایهای متعدد به نام تخت رستم (در سمنگان) تپه رستم و قلعه زال و تخارستان و قلعه کک کوهزاد و اخور رستم (در فراه) موجود است که برخی ازین نامها در تواریخ عرب بعد از فتوح اسلامی هم ذکر شده است ، و حتی در تواریخ ملل دیگر مانند موسی خورنی ارمنی (مربوط به قرن ۸ تا ۵ م) هم نام رستم برده میشود خاندان دیگر این دوره که به پهلوانی و دلآوری شهرت داشت دودمان همان کاوه سابق الذکر است که يك حرکت دسته جمعی خلایق را در مقابل ستم و احجاف ضحاک به ظهور آورده بود ، و از او پسری بنام قارن کاوگان به وجود آمد ، که در عهد فریدون و ایرج و منوچهر در جنگهای کیتباد با افراسیاب مردانگیها نموده است و این خاندان تا عصر اشکانیان و ساسا نیان بنام (کارن) باقی بود و حتی تا قرن سوم هجری هم شکوه و قدرت خود را حفظ کرده بودند .

دودمان دیگر پهلوانی نودریان اند ، از اعقاب نوتر پسر منو چهر که در اوستا این خاندان را نثو تئیریانه NAOTAIRYANA گویند و توسه (طوس) بن نوتر که نامش در شهر طوس خراسان باقی مانده از پهلوانان بزرگ عهد کیانیست که بر پسران وایسه که VAESAKA (وایسه) عم افراسیاب تورانی غالب آمد ، پسر دیگر نوتر در اوستا ویسته یورو VISTAURU (ویستخم پهلوی = گسستم دری) است که بسا دشمنان کیش مزدیسنا را کشته است و زر اسپ نیز از همین خاندان پسر طوس شمرده شده است .

همچنین فریبرز (برزی فره پهلوی) پسر کاوس و زریور پسر لهر اسپ و بستور (بسته و نیره اوستا) پسر زریور و اسفند یار پسر گشتاسپ و گرامی (گرامیک کرت پهلوی) پسر جاماسپ و زیراز شهنزادگان یا نجیب زادگان این دوره در داستانهای مربوط ، بحیث پهلوانان ذکر شده اند که از خلال افسانه های روایت شده به وجود تاریخی ایشان بی توان برد و هر یکی در داستانهای تاریخی قدیم

بخدی و خراسان نامی و نشانی دارند .  
**سر زمین های اوستائی و افغانستان :**

در کتاب سوم اوستا و بنیدداد از شانزده قطعه سر زمین معلوم آنوقت ذکر رفته که برخی از آن سر زمین ها در افغانستان کنونی یا خراسان واقع شده اند ، همچنین دریشتهای او ستا نامهای کوهها و رودخانه هایی آمده که همه آن در بین سر زمین اند ، مثلا ابرینه و یجو ( سر زمینی در پامیر یا خوارزم در نزدیکیهای آمو ) سفده (سغد شمال آمو) مورو (مرو مجرای مرغاب) بخدی و بلخ ، نیسیایا (نسا در خراسان شمالی) هرای وه (هرات) وایکرته (کابل) اوروه (روه = ولایت پختیا و کوه سلیمان) هری ویتی (ارغنداب و ده هراوت) ای تومنه (هلمند) ره که (راغ بدخشان = رغه بختو) هپته هند و (سند) که همه این سر زمین ها در افغانستان یا در جوار آن واقعند .

همچنین در اوستا از سیامگه (سیاه کوه) یو باری سینه (کوه بلند تر از پرواز عقاب = هندوکش) سپیته گونه گیری (سپین غر) و دیگر کوهها و آبها ذکر رفته است که آشنایی مرتبین آن کتا برا با این سر زمین روشن می سازد .

#### **ایزدان و ارباب انواع :**

با وجودیکه زردشت کیش جدید اصلاح شده ای را به میان آورد و طوریکه گفته شد شش فرشته خیر و نیکی را باقوای شریر مقابل ایشان قرار داد . باز هم اثر ارباب انواعیکه آریائیان قدیم ویدی داشتند به کلی منقطع نشد و به جای وارونه رب النوع بزرگ ویدی اهوره مزده ایستاد که معنی آن سرور داناست ، و این نام برای خدای یگانه از طرف زردشت تعیین گردید و خدایان آریایی (دیوان) که هنوز در هندوستان دارای مقام خدایی بودند در کیش زردشت متروک قرار داده شدند ، و بنابراین کلمه دیو که پیش از زردشت به معنی خدا بود غول و گمراه کننده خوانده شد ، و از آن هنگام خدا پرست را (مزدیسنا) و مشرک و پیرو دین باطل را (دیویسنا) خواندند ، ولی باوجود این کلمه دیو نزد همه ملل آریایی (به استثنای زردشتیان) معنی اصلی خود را محفوظ داشته ، و دیوه نزد هندوان هنوز هم به معنی خداست ، زیوس نام پرور دگار بزرگ یونانی و دیوس لاتینی و دیو فرانسوی و دیوه بختو (به معنی چراغ و روشنی) ازین ریشه است .

در آریائیان دوره ویدی اکنی رب النوع آتش و بیک خدای بود

که در اوستا اترو و آترش و در پهلوی آتور - اتر و در دری آذر - آتش و در بختو او راست و در کیش زردشتی یکی از ایزدان عنصری و پسر اهوره مزده شمرده میشود که شعله اش را نماینده فر و غ خدائی پنداشتند ، و آتشدانهای فروزان را در پرستشگاهها به منزله محراب قرار دادند .

ربالنوع دیگر اوستایی آب است که در دوره ویدی هم این نام نبات (به معنی پسر آب) یاد شده و چون آریایی نژادان بخدی جریان عظیم آمورا در قلب کشور خویش مورد استفاده های بزرگی قرار داده بودند ، ربه النوعی را برای آن به نام انا هیته می شناختند و خود این در یازاردوی - سوره ARDVI-SURA می گفتند که ایاں یشت اوستا عبارت از ستایش این ربه النوعست و محققان آنرا به ربه النوع مادر = ادینا که مجسمه های او را در آثار قبل تاریخ هم دیدیم ربط میدهند . و در از منه ما بعد ازین نام جزو اخیر آن انا هیته = ناهید به صورت مجرد باقی مانده که در ایاں یشت اوستا به شکل دختر زیبای جوانیکه پیراهن زرین پوشیده ، وقد رسا و زیور های دلکش و تاج طلائی دارد در آمده است ، و به قول راولنسن در کتاب باختر معبد مشهور انا هیته در شهر باختر وجود داشت که در یشت پنجم اوستا این ربه النوع زیبای مونت تصفییه کننده نطفه مردان و رحم زنان و مربی زایش و بخشاینده شیر خوب به زنان ستوده شده است . (عکس نمبر ۱۰)

از ایزدان عنصری دیگر او ستایی واته ملقب به توانا و تندرو است و این کلمه در دری و بختو (باد) و در دوره ویدی وایو VAYU باشد که در جوش و خروش جنگ با سپاهیان دشمن یا هنگام نفوذ ستمگران سفاک و حمله آوران اجنبی بر تهدیب و کیش و یا گرفتاری شخصی که به غدرو خیانت بدست دشمن بیفتد ، ازین رب النوع عنصری استمداد نمایند و اومقتدر و جنگی و ثابت قدم و وسیع الصد ر و دارای نظر صایب بود ، و این رب النوع تا عصر کنیشکا ( حدود ۱۲۵ م ) هم بر مسکوکات این پادشاه کوشانی به شکل مرد ریشدار در حال دویدن نقش می شد ، که آنرا در زبان دری کوشانی (واد) گفته اند .

دیگر محقق آلمانی یکدسته ارباب انواع اوستایی رایز تهایی اختری نامیده که از آن جمله میثره MITHRA منبع نور و روشنایی و به منزله چشم رب النوع وارونه بوده ، و متفقاً نظام عالم و قانون راستی را حفظ می کنند ، و به قول دومزیل : « این میثره = مهر = میردری قدیم و پنبستورا خدای پیمان و مالک چراگاه های و سیع و

نگهبان و حامی درستکاران گفته اند که نسبت به شیریان و پیمان - شکنان بیرحم و برستاینندگان مهربان است . افزایش احشام و محصول زراعت و بازان و برکت از اوستا .

مهر که حامل نور است رقیب مخصوص اهریمنان و چراغ آسمان و چشم اهوره مزده است که بفرار اوستا : اهوره مزده بالای گوه هرم - برزتی (البرز یا بامیر) برای او قرار گاهی ساخته بود که هر روز بر بالای گردونه روشن و تابانی که چهار توسن سپید بهشتی آنرا می کشند از مشرق بر می آید ، و این تصویر اوستایی عیناً با رب النوع مهر و عراده و اسپهای سپیدش بر سقف طاق بت سی و پنج متری بامیان منقوش و تاکنون موجود است و اثر های این عقاید قدیم آریایی درازمنه بعد تا نهایت آسیای غربی پهن گردیده و پرستش مهر و ناهید و غیره از کانون ثقافت اوستایی - صفحات بخدی - بهر طرف نشر شده است . علاوه از مهر (هور) ماه (ماوگه) هم چراغ شب و نمو دهنده نباتات شمرده می شد ، که اورابه سبب پرورندگی مواشی گاو چیتره GAO-CHITRA می گفتند .

و در جمله این یزتهای عنصری و اختران ستاره تیشتریه ( تیر ) موزع باران و کشاینده چشمه های آسمانیست که افزاینده چشمه سارها و انبار و دریاها باشد .

در آیین اوستایی جز از شش امشاسپندان روحانی که قبلا ذکر کردیم ، دیگر فرشتگان موکل راهم نام می برند که از آن جمله اند : ارشتات = رشن (فرشته عدل و داد) و رتروه غنه (بهرام) = فرشته پیروزی ( سره اوشه SRAOSHA (سروش) = فرشته اطاعت و فرمان برداری و قانون ( اشی و گهوی ( حامیه نظم اخلاقی و پرهیزگاری ) .

#### ادبیات و زبانها و رابطه آن با السنه افغانی :

در صفحات گذشته توضیح بسیار مختصری بر سه دوره مدنیت قدیم افغانستان قبل از تاریخ دوره ویدی - عصر او ستایی . نوشتیم و گفتیم که از آغاز دوره تاریخی فقط دواتر مکتوب ویدا - او ستا باقیست .

از نظر زبانشناسی مآیوسوی آثار این هر دو زبان در کلمات السنه افغانی و اعلام و اما کن افغانستان مشهود است . و بسا کلمات قدیم اکنون هم به همان معانی تاریخی خود مستعمل و زنده اند ، و مخصوصاً زبان پنبستو و برخی از لهجات کوهسار شمال شرقی ، چنین مواد تاریخی را فراوانتر حفظ کرده اند . برای مثال فقط چند کلمه شرح داده میشود :

آرین : از ریشه آرکه معنی اصیل و نجیب یازار داشت و کلمه

آره در ادب پښتو به معنی اصل و بنیاد یا کشاورزی است ، پس به الحاق (ن) پسوند نسبت پښتو آری اصل یا کشاورز شریف است .  
**اړینه وچه** : سرزمین قدیم آری قبل از هجرت به صفحات شمال هندوکش ، که معنی آن آرامگاه و سرزمین شریفانست و کلمه اویچه تا کنون در پښتوی قندهار به معنی سرزمین و جایگاه مستعمل است .  
**آریه ورشه** : آریانیان مهاجر هندی همان سرزمین اصلی قدیم خود را آریه ورشه (ورته) گفتند ، و در قندهار تا کنون مرتع و چراگاه وسیع را (ورشو) گویند که با حیات کوچی و دام پروری آریانیان قدیم کمال پیوستگی دارد .

**واته** : او ستارب النوع باد بود که شرح آن گذشت این کلمه در لهجه یغنوبی وات و در پښتو ودری (باد = واد) است . حال آنکه در لهجه نائینی و سیوندی ایران به شکل ویدی خود نزدیکست (وا = باد) و در سنمانی: ویه و درزازا : وایه .

**ویشی** : ویدی به معنی ستاینده سخن گوی ، در پښتو ریشه وراشه (سخن) رشه (اخلاق) دارد . سیند هو و ویدی تا کنون سیند (دریا) است . سومه = هومه گیاه معروف در پښتو اومه ، و چهند واشلوک (نظم) در ادب قدیم پښتو عیناً به همان معانی ویدی خود است ، برهن در پښتو برهن (صاحب برم = جلال) کشتری (کنس + توری) که درخیر البیان پیروشان تور + کنس است به معنی

(شمشیر یاز) و یسه (در پښتو و یسابه معنی اعتماد) شود ره (در پښتو سوپر به معنی بی تهذیب و نادان و حشی) و بسا کلمات ویدی مستعمل و زنده در پښتو داریم ، و هکذا در مباحث دوره اوستایی خواندید که این زبانرا با پښتو را بطه محکم و قویست و بنابراین ما زبان پښتو را خواهر سنسکریت و اوستا در سرزمین ملتقای این دو زبان آریایی میدانیم که در اصوات و قواعد و کلمات با هر دو مشترکست اما زبان دری قدیم شاید از اوستا در خود سرزمین افغانستان بوجود آمده باشد که ما این موضوع را در مباحث آینده تفصیل خواهیم داد .

در سرود های ویدی که یگانه اثر قدیم ادبی آن عصر است ، از زبان ریشیان دانا و سخنگویان عصر سخنها و سرود ها منقولست که در آن جمله جمعی زنان سخنگوی آریایی هم شاملند مثلا در کتاب اول ریگ وید ، سرود ۱۱۷ و در کتاب ششم سرود ۳۹-۴۰ از شهزاده خانم گهوپه GHUCHA سرود هائی منقول بوده و از شاعران لوپامودره LOPAMUDRA و ماماته MAMATA واپاله واندانی و ساسی و ویشووره نیز سرود هایی در ریگ وید دیده میشود ، که

مادر اینجا برای روشن ساختن طرز تخیل و شیوه بیان و سخنوری آنصبر سرود ۱۱۷ کتاب اول را از جلد اول ریگ وید ترجمه گرفت می آوریم (۱) که سروده همان شهزاده خانم گهوپه است .

«ای ستارگان صبح! گردونه شما که تند روتر از خیال است و اسپان دلیر و تند آنرا می کشند بسوی مردمان می شتابد تا منزلگه تاگان را جستجو کند ، کجا میروید ؟ ای دلاوران و پهلوانان! اینجا به قرار گاه ما بیایید! شما ای ارباب کارنامه های شکفت! او نده نه را برون آوردید تا مالک پیروزی و شکوه گردد ، مانند زرصافی که مدفون باشد ، چون کسیکه در سینه نباهی و فنا خمییده باشد ، مانند آفتابیکه در حجله ظلمت پنهان باشد .

ای ستارگان صبح ! شما به دستیاری نیرو های بزرگتان آن مرد باستانی شیوه وانرا به آغوش جوانی سپردید ! شما ای ناستیهها! گردونه های نان را بکمارید تا دختر آفتاب را با همه شکوهی که دارد بردارد .

شما ای کسانیکه همواره جوانید ! بتاسی شیوه قدیم خویش نورگارا بیاد آوردید ، و با سب های گندمگون خویش که با بالهای خابک پرواز میکنند بهوجیور از زمین امواج دریا بیرون کردید ! ای ارباب کارنامه های شکفت ! زمین را شیار کردید و جو کاشتید ، برای انسان شیره غذا دادید ، دشمنان را با کرنای خویش از میان برداشته دور افکندید ! و به اریه روشنی و سیع و رخسندگی دادید ، که به آفاق بخش شد .

ای بزرگان ! من از شما یاری میخواهم ای ستارگان صبح ! به نیارهای من بدیده مهربانی بنگرید ای ناستیه ها به من ثروت فراوان و توانگری با اطفال دهید ! کارنامه های بزرگ و دلاورانه شمارا که درازمنه باستانی کرده اید مردم میدانند . نیاز میکنم ای خداوندان نیرو ! ادعیه من هنگامی بشما گفته خواهد شد که فرزندان دلیر و شجاع در اطراف من ایستاده باشند .

من بهسوما خطاب میکنم که از همه بمن نزدیکتر است ، جای او در روان ماست ، ازو می خواهم که گناهان مرا یکسره عفو کند .

در ستایش اگنی (زب النوع آتش) سرودی از مد و چندس پسر و شوه متره در بحر گائتری در نه بیت موجود است که اینک چند بیت آن :

(۱) این سرود را دانشمند گرامی عبدالرحمن پژواک در سنه ۱۳۱۲ش از انگلیسی ترجمه نموده اند ، و در شماره (۶) مجله آریانا نشر شده است .



«من می‌ستانم اگنی را که نماینده روحانی است. وی هنگام پرستش روشن است. و در هنگام معین می‌پرستد و در پا داش پرستش ثروت می‌بخشد.

اگنی شایسته ستایش دانشمندان باستانی و کنونیست، زیرا او دیوان را اینجا بیاورد.

ای اگنی! تنها آن ستایشی که در آن مانعی پیش نیاید و توازهمه سو آنرا نگهداری! چنین ستایش مقبول خداست.

ای اگنی! آسان رسی باش، مانند پدر به پسر و با ما بمان برای بهبودی ما!.

.....

اکنون در پهلوی این سرود های ویدی چند سرود اوستا را که از سخنان و خشور زردشت است می‌آوریم، در سنای ۳۰ گوید:

«به سخنان مهین کوش فرادهدید! با اندیشه روشن به آن بنگرید!

میان این دو آیین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید! پیش از آنکه

روز واپسین فرار سد. هر کسی بشخصه دین خود را اختیار کند

بشود که در سر انجام کامروا گردیم. آن دو گوهر همزادیکه در آغاز

در عالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار

و کردار و دیگری از آن بدیست. از میان این دو مرد دانا باید نیک را

برگزیند نه زشت را. هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگانی

و مرگ پدید آوردند، ازین جهت است که در سرانجام دروغ پرستان

از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکوترین محل (بهشت)

برخوردار گردند.

در سنای ۵۳ گویند:

«ای دختران شوی آکنده! وای دامادان! اینک بیاموزم و آگاهتان

سازم. بندم را به خاطر خویش سبرید! با غیرت از بی زندگانی پاک

منشی بگوشید هر یک از شما باید در کردار نیک بدیگری سبقت جوید

و ازینرو زندگانی خود را خوش و خرم سازد.»

### سلطه بیگانگان هخامنشی

آنچه تاکنون نوشته‌ام تمام آن واقعیت های داخلی تاریخ کشور

ماست که بمرور دهور با افسانهها خلط شده ولی جزو فرهنگ این

سر زمین بوده و به زمانههایی تعلق دارد که کاوشهای زیر زمینی

تاکنون به تحقیق آن موفق نشده است، ولی در کتب دینی مانند ویدا

و اوستا و دیگر خدای نامه ها و روایات ملی بتواند نقل گردیده است.

در میان ملل آریایی نژادیکه از باختر به شرق و غرب هجرت

کرده اند، و در خارج خاک آریانه (افغانستان قدیم) به تشکیل مدنیتهای

و حکومتها پرداختند برخی از ایشان از نظر تاریخ و سیاست

با افغانستان تعلق دارند. باین معنی که نفوذ سیاسی و فرهنگی ایشان آنقدر انبساط یافته که اثر آن به سر زمین افغانستان هم میرسیده است.

مثلا مردم آریایی نژاد ایلام که مدنیت ایشان به آسیای غربی

قبل از تاریخ تعلق دارد و در آخر با نژاد سامی در آمیخته اند، اثر

مستقیمی در فرهنگ قدیم ما ندارند. و هم اقوام میتانی که آثار

مدنیت ایشان در بوغاز کوی آسیای صغیر در پایتخت هیتی (پتروپوم)

یافته شده و متعلق به ۱۴۰۰ ق، م آریائیان غربیست، مستقیماً نفوذی

بر آریائیان مقیم افغانستان نداشته اند، ولی در قرن هفت م مادها

که قومی آریایی نژاد و آریایی زبان بودند، و در کتیبه های اسوری

کشور ایشان بنام اما دای ذکر شده، در شمال خاک ایران کنونی ظهور

یافتند، که مرکز شهنشاهی ایشان هگمتان (اگماتان هیرودوت =

همدان) بود، و به قول هیرودوت از سال ۷۰۱ ق، م تا ۱۵۰ سال،

چهار نفر از شاهان مادی حکمرانده اند.

(۱) دیوکس DEIOCES = دهیاکو = دهکان ۷۰۸-۶۵۵ ق، م.

پسر فرورتس FRAVARTIS در حدود ۵۰ سال.

(۲) فره اورتس پسر دیوکس ۶۵۵ - ۶۳۳ ق، م ۲۲ سال (کتیبه

داریوش: فرورتس).

(۳) هوخ شتر (= کواکزار = سیاکزار یونانی) ۶۳۳

۵۸۵ ق، م ۴۸ سال.

(۴) آستیاگس ASTEYAGES (اژدهاک) پسر هو و خستر

(۵۸۵-۵۵۰ ق، م) که بعد از سی و پنجسال سلطنت در زمان او دولت

ماد منقرض شد، و جای آنرا هخامنشیان گرفتند.

در تاریخ افغانستان دوره شاهان مادی و مدنیت ایشان بدین

جهت اهمیت دارد که به قول هیرودوت پادشاه دوم ماد فرور تیش تمام

سرزمین های شرقی آریین نشین را تا باختر و کنار جیحون گرفته بود،

و بنابرین آثار تمدن و تشکیلات و معماری و زبان و حجاری و مجسمه

سازی و مهر و روشنایی پرستی ایشان چنانچه در تمدن دوره هخامنشی

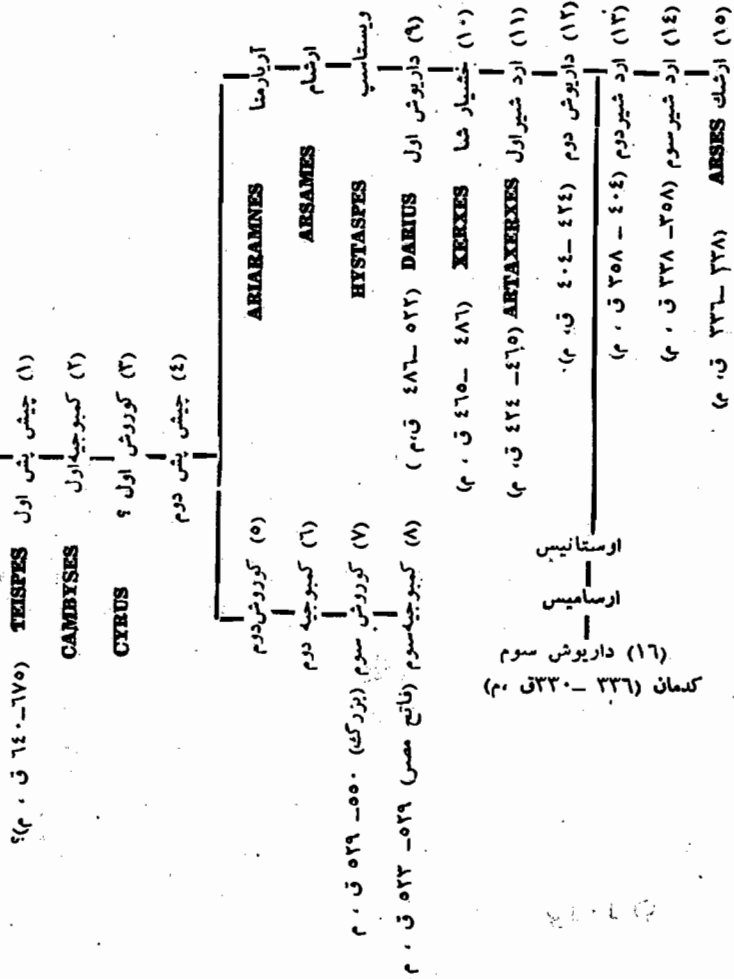
اثر داشته، درین قسمت شرقی آریانه هم اثری رباقی گذاشته باشد

و حتی دار مستتر دانشمند بزرگ فرانسه، زبان پنبنتو را هم با زبان

مادی نزدیک داند، و هیرو دوت گوید که مادها سگ ماده را سپاگو

هخامنشیان

ACHAEMENES



ص ۳۳

می گفتند و این کلمه در پښتوی کنونی سبی است که با تصغیر تائینی- آنرا سیبکوتوان خواند . وهم یکدسته محققان گویند که زردشت از ماد به باختر رفته بود ، و چون طائفه مغ روحانیون مادیها مذهب مهر پرستی را با سحر و جادویی آلوده بودند ، زردشت خواست اصلاحاتی کند و به باختر رفت و در اینجا بهره مندی یافت .

ناگفته نماند که شاهان هخامنشی چیز های زیاد از ماد اقتباس کردند، و بسا از ترتیبات دوره هخامنشی شبیه و تکمیل دوره مادی بود ، و با انقراض دولت ماد تغییر اساسی در سیاست و معیشت روی نداد . و حتی در برخی از موارد با صراحت توان گفت که اقتباس پارسیان هخامنشی از مادیها بوده است . مثلا هیروودوت و سترابو نوشته اند که مردم پارسه شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند ، و بنا برین کلاه نم‌دین و قبای آستین دار و لباس های ارغوانی سیاه و سرخ پر رنگ و تزیین چرمی تنگ آستین دار تا زانو و شلوار بلند چرمی و کفش بند دار با نوک بر جسته و کلاه گرد ساده نم‌دی . و پیراهن نازانو و کمر بند و خنجر با نیام و کماندان و انواع اسلحه و خود وزره چیز هایست که از مادیها اقتباس شده است .

بهر صورت دولت ماد در عصر هو و خشتر باوج خود رسیده بود و بادول غربی روابطی داشت و دختر آلیات پادشاه لیدی ملکه ماد بود همچنین خواهر ازدهاک ملکه بابل بشمار میرفت . و در عصر مادیها قبیله یی از مردم آریایی که «پارسوا» نامداشت از شمال به جنوب رفته و در سر زمینی ساکن شدند که بعد از آن به مناسبت نام این مردم موسوم به «پارس» گردید و از کتیبه های آسوری معلوم است که در حدود ۷۰۰ تا ۶۰۰ ق . م امراء پارسوا تابع اسور بودند، و از خانواده شاهان مادی فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ ق . م) پارس را تابع ماد کرده بود .

در میان شش قبیله شهر نشین پارسی یکی «پارسا گاد» بود که رئیسی بنام هخامنش (۷۰۰-۶۷۵ ق. م) داشت و از نسل او پادشاهانی بنام هخامنشیان بر آمدند بدین تفصیل :

در ترتیب این نابلو اختلاف نظر مؤرخان موجود است که برخی از رجال آنرا حذف کرده اند ، ولی آنچه مؤلف ایران باستان ترتیب داده معمولتر به نظر می آید ، که درینجا با برخی تشریحات اضافی آورده شد .

شاهان هخامنشی از حدود ۷۰۰ ق ، م بطور ملوک مقامی در تحت اداره شاهان مادی در ایلام حکم میراندند ، و پادشاه آخرین ماد سنیاکس که مرد لایقی نبود ، دختر خود ماندانه MANDANE را به کمبوجیه دوم هخامنشی داده بود ، که ازبطن او کوروش بزرگ (سیروس) بوجود آمد و او بر استیاس شوریید و او را از بین برد ، و در سال ۵۵۹ ق ، م بنیاد شاهنشاهی و سیعی را گذاشت که شامل تمام اراضی فلات ایران بود .

هر چند کوروش پادشاه هفتم هخامنشی به شمار می آید ، ولی اولین فاتح بزرگ این خاندانست که بعد از کشور کشاییها خود در غرب تا سواحل مدیترانه ، ب سرزمین شرق پارس هم متوجه گشت و ورنه گانه (گرگان) و پرتوه (پارت) و اریا (هریو = هرات) که پایتخت آن اژه کنه ARTACANA بود ، و زرنکه (= درنگه = درنگیانه = سیستان کنونی) بر کنار رود اتیماندروس (= هیتومنت = هلمند) و هاوروتیش (= هرروتی = اراکوزی = ارغنداب) و وادی رود کوفن (= کوبه = کابل) و کوهسار او پیری سینه (= پارو پامیزاد = هندوکش) و گزگه (غزنه) و ولایات کندهاره (از ننگرهار تا کنارسند) و باختریش (بکتریه = بلخ) تا جبال سکاومه و رکا (پامیر) و همچنان در ماوراء آمو سوگودو (سغد) تا اور کسارتس (سیر دریا) و واحه های خیره و هوارزمه (خوارزم) و مرگیانا (مرو) را ضمیمه کشور هخامنشی ساخت .

از آثار سیروس در وادی گندهارای شرقی دره خیبر ، بقایای آتشکده بیست که به قول گزیتیر پشاور طبع ۱۹۳۱ در قریه اسوته ۱۲ میلی شمال شرقی شهباز کوهی ضلع مردان در سوایی به ارتفاع یازده فتن در دایره دارای قطر شصت فتن واقع است ، و شالوده آنرا برسی پایه سنگی گذاشته اند ، که بین هر دو سنگ آن یک خالیگاهی است و علما گویند که این معبد آتش پرستان سی در داشته و در هر روز یک ماه از یک دروازه آن داخل می شدند ، که جمله سی دروازه بین این سنگ پایه ها باشد .

سیروس (کوروش) در ۵۲۹ ق ، م در جنگی کشته و یا به مرگ طبیعی در گذشت ، و جانشین او کمبوجیه سوم فتوحات او را دنبال کرد ، و حسین مرگ او کشورش وسیع ترین کشور های آنوقت بود .

بعد از داریوش اول پادشاه نهم این دود مان در ۵۲۲ ق ، م بر تخت نشست و در مدت یک سال بر تمام کشور کمبوجیه دست یافت و از یونان تا هند بر سر زمین پهناوری حکم راند ، و به بسط مدنیت و تعمیر کاخهای بزرگ و وضع اصول مملکت داری واحداث راهها و تشکیک لشکر گوشید ، و در سال ۴۸۶ ق ، م در گذشت و درین هنگام بود که آثار مدنیت و فرهنگ سلطنت هخامنشی در افغانستان هم بسط یافته بود . از داریوش کتیبه های متعددی در پارس و شوش و مصر و کوه الوند و غیره باقی مانده ، که برسم الخط میخی به زبان های فرس قدیم و ایلامی و آسوری و مصری و بابلی و شوشی نوشته شده ، و خط میخی فرس قدیم ۴۲ علامت داشت ، و از مهم ترین این آثار باستانی نوشته هایست از داریوش در نقش رستم و بیستون پارس ، که در آن نامهای کشورهای تحت تسلط خود را نوشته است و آنچه به تاریخ کشورها تعلق دارد اینست : پارتو PARTHAVA

(خراسان و گرگان) باختریش BAXTRISH (بلخ که در شمال آن آمو و در غرب مرگویا (مرو) و در شرق ماسارت نام یکی از اقوام سیتی و پایتخت آن زری اسپه (بلخ امروزه) بود . سوغوده SUGHUDA (سغد) کرمانیه KARMANIA (کرمان بین پارسه و گد زری و پرتوه) گد زری GEDROSIE زرنکه ZARANKA (زرنج = سیستان) عره یوه HARAIVA (هرات) او ارز میه UVARAZMIY (خوارزم) گد ازه GADARA (کابل و پشاور) هیندوش HINDUSH (سند) تته گوش THATTAGUSH (سکه گید هیرودوت = قبایل شینک و خنک کوها و بنون) سکه هومه ورکه AKKA-HOMAVARKA (ساکه های فراورنده هومه غالباً در حدود پامیر) سکه تیگر خنوده (ساکه های تیزخود) سکه تیه تردریا (ساکه های آنطرف دریا) مکه (مکران) هراو و تیش HARAUVATISH (اراکوزی)

مملکت پهناور داریوش تماماً (۳۱) ساتراپی (ولایت) داشت که از آنجمله به قرار شرح فوق تمام افغانستان کنونی و سر زمین های مجاور شامل آن بوده است ، و ولایت گندهاره را در کتیبه بابلی و ایلامی «پاره اویره ازانه» یعنی ایالت ماورای جبال (افغانستان) گفته اند ، ولی جزویات وضع آنروزه تاکنون به تفصیل معلوم نیست و همین قدر توان گفت که از سال ۵۵۰ ق ، م یعنی خروج داریوش تا ۳۳۱ ق ، م هنگامیکه شاهنشاهی هخامنشی بدست اسکندر از بین میرفت ، خاک افغانستان جزو شاهنشاهی وسیع هخامنشی بود ، و حتی در عصر داریوش برخی از پنجاب ماورای سند هم به آن پیوسته بود ، و بنا برین درین ملتقای مدنیت هخامنشی و هندی رسم الخط و شتهای از خط آرامی

رسمی هخامنشیان در زبان مردم وادی سند از اختلاط کلتور فاتح و مفتوح به وجود آمد ، و شاهان خاندان موریه هند (۳۲۳-۱۹۰ ق.م) صنعت و سبک معماری هخامنشی را پیروی نموده‌اند .

هیروودوت (متوفی در حدود ۴۲۵ ق.م) اطلاعات معتنمی ازدوره شاهی داریوش در سرزمین شرقی افغانستان داده که از آنجمله در کتاب ۴۴۴ می‌نویسد : داریوش برای کشف مصبرود سند به دریا امیرالبحر یونانی سکیلاکس SKYLAX از اهل کاریاندارابعده‌یی از اشخاص معتد در کشتی نشاند و به این ماموریت فرستاد ، این هیئت از شهر کسپاتورس و سرزمین پکتویک PAKTUIKE حرکت کرده و به دریا رسیدند . همچنین همین مؤلف قدیم در کتاب ۳ - ۱۰۲ کسپاتورس را در کشور پکتویک واقع دانسته و گوید که این مردم در رسوم و طرز زندگی به باکتریان شبیه و جنگی ترین خلائق اند . واکنریت محققان کسپاتورس و پکتویک هیروودوت را با پشاور و پنیستون امروزه تطبیق کرده اند . زیرا قبل از هیروودوت هم جغرافیا دان معروف هیکاتایوس HECATAEUS در حدود ۵۰۰ ق م کسپا-توروس را در کندهاره واقع دانسته بود که همین پشاور و کندهارا باشد .

هیروودوت در کتاب هفتم ۶۶-۶۷-۸۵ فهرست لشکریان خشیار شا را داده و در آن از گنداریوی GANDARIOI و دادیکای DADIKAI دارای اسلحه باکتری و پکتویس (پوستین پوش کمان بردار خنجر دار) و قبا ییل کو چی ساگار تیموی SAGARTIOI که زبان ایشان پارسی و دارای لباس نیمه پارسی و نیمه پکتوان PAKTUAN بوده و تاهشت هزار سوار به لشکر میداده اند ذکر کرده و مورخان گنداریوی را مردم گند هازا و دادیکای را تاجیک و پکتویس و پکتوان را پنیستون دانسته اند و من ساگارتیوی هیروودوت را همان ساگارتی کتیبه بهیستون داریوش میدانم که با ساخر = ساغر (جنوبی غور) تطبیق می شود و برخی آنرا با احتمال ضعیف شرحبون (= شرحشبون = خرشوانی مطلع سعدین - یکی از قبایل پنیستون قندهار) دانسته اند .

از کتیبه بهیستون داریوش معلومات خوبی راجع به اوضاع این سرزمین در عصر او بدست می آید ، و ازینکه در کتیبه بهیستون ولایات کشور او ۲۳ و در کتیبه های دیگر تا ۳۱ میرسد معلوم است که گاهی ممالک زیر دست هخامنشی می شوریدند و در جمع کشور های متبوعه نمی آمدند ، چنانچه نام ولایت ساگار تیوی تنها در کتیبه بهیستون پارسی مذکور است و در دیگر کتیبه هانیست .

در کتیبه بهیستون (ستون ۲ - بند ۲) گوید : هنگامیکه داریوش در بسابل بود پارت (خراسان) مرو و تته گوش و سکانیه برو باغی شده

بودند ، پدر داریوش و یشتاسپ این شورش پارت را فرو نشاند ، و با فرور تیش در محل ویش باوزات جنگید ، و او را شکست داد ، در ساگارتی (اگر محل آن به طرف خراسان تعیین شود) نیز شورش به قیادت چیتره تخم CHITRATAXM روی داده بود ، داریوش لشکری را به سالاری تخمسپاده TAXMASPADA فرستاد و چیتره تخم را بگرفت ، و چون نزد داریوش آورد ، گوش و بینی او را برید و چشمانش را بر آورد و مصلوبش کرد (ستون ۲ بند ۱۴) .

در مرو خراسان نیز مردی از آنجا بنام فراده FRADA شورید داریوش داد رشیش والی باختر را بدفع او گماشت و او مرو یا نرا مطیع گردانید ، و تمام باختر تصفیه شد (ستون ۳ بند ۳) . هنگامیکه وهی یزدات در پارس باغی شده بود ، او لشکری را به هره خوانیش رخج (= وادی ارغنداب) فرستاد تا ویوانه VIVANA والی رخج را براند ، ولی این والی یا سپاه داریوش مقیم قندهار به مقابلت لشکر وهی یزدات برآمد ، و جنگی که در قلعه کاپیش (کاپیشکانه) روز ۱۳ ماه انامکه روی داد لشکریان باغی را بشکست و بعد از آن در ناحیه گندوم GANDUM (قندهار) باز همین لشکر شورش را روز ۷ ماه و یخن شکست داد . و سردار شورشیان با سواران کمی گریخت ، و در قلعه ارشاده (قندهار) بدست ویوانه افتاده و کشته شد ، و بدین صورت رخج ایالت مربوط کشور داریوش شمرده شد (ستون ۳ بند ۱۳) و این وقایع از ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ تا دهم مارچ ۵۲۰ ق.م روی داده بود .

درباره سفر جنگی داریوش به تسخیر هند چنین نوشته‌اند که او در ۵۱۲ ق.م از رود سند گذشته و پنجاب و سندرا گرفت و سکیلاکس یونانی را بدریای عمان روانه کرد ، و طلای زیادی از هند هر سال به پارس میرسید ، و روابط تجارتنی بین هند و سرزمین های غربی قائم گشت و از همین ایالت بیستین ، سالیانه ۳۶۰ تالان طلا (تخمینا ۲۵ ملیون افغانی) باج بدربار هخامنشی میرسید .

در تخت جمشید پارس در مقبره داریوش تصاویر مردم تابع شده دولت هخامنشی را نوشته‌اند که در آن نام پارتی (خراسانی) هراتی - باختری - سفدی - خوازمی - زرنگی (سیستانی) - رخجی (قندهاری) - تته گوش (مربوط به پختیا تاکنار سند) - گنداری - هندی - ساگارتی در جمله ۳۰ ملت دیگر موجود است و این سخن هم میرساند که مردم افغانستان کنونی در حدود قرن پنجم ق.م بنامهای اماکن و ولایات خود شهرت داشتند . (عکس نمبر ۱۲)

داریوش در شوش پایتخت خود کاخی ساخته بود که کتیبه آن به

زبان پارسی - ایلامی - بابلی کشف شده و در آن هم از مردم ولایات افغانستان ذکر رفته است .

وی گوید : چوب صندل این کاخ از گنداره و طلا از باختر و سنگ لاجورد از سفد و فیروزه از خوارزم و عاج از هند و رخج و چوب بلوط از گنداره آورده شده که تمام این سرزمین ها در حوالی افغانستان واقعند . داریوش مملکت وسیع خود را که در آن ۴۸ نوع مردم از نژاد های مختلف با دیان و زبانها و اخلاق گوناگون میزیستند به سی ستراپی (ولایت) تقسیم کرده بود ، که در آن حکمرانان محلی هم با آزادی عقاید خود می زیستند . و هر ولایت را یک نفر حاکم اعلی بنام خشترباوان (یعنی نگهبان ولایت) که از دربار هخامنشی مقرر می شد بکمک یک نفر دبیر و یک نفر سالار لشکری اداره میکرد . سردبیر همواره مستقیماً به مرکز اطلاع میداد . مسئول امنیت ارتکب بود . چاپار خانه ها - راه ها - مهمان خانه ها - وجود داشت . در هر ولایت خشترباوان آن مالیات را جمع می کرد ، و لشکریان پیاده و سوار میگرفت ، و لشکر قوی دولتی بنام «جاویدان» ده هزار نفر بودند ، هیرودوت اندازه مالیات هر ولایت را هم نوشته که از آنجمله این ولایات افغانستان است و یا متصل به آن :

۱- ایالت هفتم هخامنشی مشتمل بر ستاگیدی - گندهاره - داد یک -

اپریندی - ۱۷۰ تالان (در حدود ده میلیون افغانی)

۲- ایالت دوازدهم باختر و مربوطات آن ۳۰۰ تالان در حدود ۱۸ میلیون

افغانی .

۳- ایالت چهاردهم ساگارتی - زرنگی (سیستانی) تا مردم کنار بحر جزایر عمان ۶۰۰ تالان (در حدود سی میلیون افغانی) اکنون نزدیک خط سرحدی سیستان افغانی آثار شهر قدیمی را کشف کرده اند که مربوط به مدنیته دوره هخامنشی است . و ازین هم بر می آید ، که سیستان در کشور هخامنشی داخل بود . (عکس ۱۳)

۴- بارت - خوارزم - سفد - هرات ۳۰۰ تالان (در حدود ۱۸ میلیون

افغانی) .

۵- هندو سند ۶۸۰ تالان (در حدود یکصد و شصت میلیون افغانی) این مقدار مالیات ولایات شرقی بود ، و تمام مالیات دولت را در عصر داریوش (۴۵۰ تا ۴۰۶ ق.م) نود میلیون فرنک طلائی = ۴۵۰ میلیون افغانی گفته اند .

بقول اولف کرو : از خاندان هخامنشی کوروش - داریوش اول - خشایارشا - داریوش دوم در گندهارا مستقیماً حکم رانده اند ، که پایتخت

ایالات شرقی ایشان کسپاتورس (پشاور) و بیوکیلاونس (چارشده) بوده است . و طوریکه سرداوید هوگرث در کتاب اسکندر گوید : «در جنگ گوگمل که بین داریوش سوم و اسکندر واقع شد ، مطابق فهرست اریان مورخ یونانی ، مردم پبستانه و کوهسار هندوکش در لشکریان داریوش شامل بوده اند ، که این هم رابطه هخامنشیان را با این سرزمین میرساند .

### لشکر کشی های اسکندر

در تسلسل جریانهای بزرگ تاریخی که در تشکیل فرهنگ افغانی و هنر و صبغه فکری قدیم ما بعد از فرهنگ ویدی - اوستایی - و اثر های مدنیته هخامنشی ، اثر بسیار بارز و بزرگی داشته ، لشکر کشی های اسکندر مقدونیست در خاک افغانستان ، که جریان قدیم فرهنگ و زندگانی و فکر و مدنیته این سرزمین را تحول و رنگ جدید برانزنده می داده است . و بنا برین در تاریخ افغانستان این حادثه مؤثر دارای اهمیت خاص و اثر های بسیار عمیق شمرده می شود . زیرا بر سیاست و سنخ زندگانی و فکر و ادب و هنر و تمام مجموعه فرهنگ ما در آن زمان آنقدر تاثیر ژرف و تغییر دهنده بی نمود که مسیر قدیم را بکلی تبدیل داد .

اسکندر پسر فلیپ دوم پادشاه مقدونیه در شمال یونان بود ، که در شهر پلادرسال ۳۵۶ ق.م بدنیا آمده و پدرش فلیپ پسر امین تاس سوم ، و مادرش المپیا س دخترنی اوب تولم پادشاه مولوس بود ، که بنا بر اساطیر یونانی ، اسکندر از طرف پدر به هرکولس و از طرف مادر به اشیل پهلوانان افسانوی یونان میرسید و چون پدرش در سنه ۳۳۶ ق.م در جشنتی بدست یک نفر یونانی کشته شد ، اسکندر در همین سال بر تخت شاهی یونان بعمر ۲۰ سالگی نشست .

درینوقت تخت دودمان هخامنشی به کدمان مشهور به داریوش سوم رسیده بود که وزیری فتنه انگیز بنام باگواس امور مملکت را در دست داشت ، و کدمان نیزمرد سهل انگار و آرام طلبی بود ، و بنا برین برای اسکندر - آن پادشاهی که اراده جهانگیری داشت - گرفتن مملکت وسیع هخامنشی کار آسانی می نمود . و او با ۸۰ هزار لشکر و ناو های جنگی از انضای دار داندل گذشت و بر قاره آسیا حمله نمود .

داریوش سوم نیز ۸۰ هزار سپاهی داشت که یک عده آن سپاهیان اخیر یونانی به سالاری میمنین قوماندان یونانی بودند ، ولی در سه جنگ گرانیک - ایسپوس - گوگمل شکست های فاحش خوردند و اسکندر پایتخت زیبای هخامنشی تخت جمشید را آتش زد ، و داریوش بطرف پارت

«خراسان» گریخت و نزدیک دامغان بعمر ۵۰ سالگی در ماه جولانی سال ۳۳۰ ق.م از طرف بسوس والی باختر و برسننتس حکمران ر خج و در نگیانا (قندهار و سیستان) کشته شد.

سکندر جهت دستگیری داریوش بخراسان شتافت ، و چون او را کشته یافت کشتندگان او را بدار آویخت و بفتح اراضی شرقی توجه کرد. درینوقت بسوس وارد باختر شد ، و تهیه مقابله سکندر را می دید و در آنجا اعلان شاهی داد ، و برسننتس هم خود را به سیستان رسانید و ساتی بارزانس از هرات (آریا) درین اتحادیه دفاعی شرکت کرد. ولی چون اسکندر به سوزیان (طوس) رسید و حکمران هرات او را استقبال کرد، پس برای سرکوبی بسوس به باختر حرکت نمود ، که درین مدت غیاب او مردم هرات بقیادت همان ساتی بارزانس قیام کرده و سردار لشکر یونانی اناکسیپ را در هرات بکشتند . و چون اسکندر ازین قیام ملی هراتیان اطلاع یافت ، بعجلت بشهر ارتاکوانا برگشت و مقاومت ساتی بارزانس را که بالشکریان فداکار خود در جنگلی سنگر گرفته بود ، بسبب آتش زدن جنگل از بین برد ، و برای پناه گاه لشکریان یونانی شهر اسکندریه آریارا بنا نهاد که همین هرات کنونی باشد . و از طرف اسکندر به حکمرانی آن ارزانس (ارشک) گماشته شد .

چون هرات بدست اسکندر آمد. از راه فراه برزنگ (سیستان) تاخت و در ماه اکتوبر ۳۳۰ ق.م در سیستان قوماندان بزرگ لشکر خود فیلوتاس پسر پارمن یورا که ازو هراسی داشت و نیز دیمتریوس سردار گارد خود را اعدام نمود ، و از آنجا بطرف شرق به فتح کشور اورگیتی (گرمسیر) کنار های ایتی ماندر (هلمند) که تحت حکمرانی تیری داتس بود شتافت ، و این سرزمین را با گذروزیه (بلوچستان) بگرفت و پایتخت آنرا که آریاسپ نامیده می شد بکشاد .

اسکندر ازوادی هلمند به وادی اراکوزی (ارغنداب) پا نهاد ، و شهر اسکندریه اراکوزی را در تابستان ۳۲۹ ق.م در نواحی قندهار کنونی بنا کرد ، و این حصار عسکری را قرار گاه نظامیان یونانی گردانید ، وهم از مردم بومی عسکر گرفت و ممتن را والی این ایالت مقرر نمود. هر چند درین وقت اسکندر سه ولایت بزرگ آریا (هرات) در نگیانه (سیستان) و اراکوزی (قندهار) را بدست آورده بود ، ولی ساتی بارزانس سردار ملی هراتیان از بسوس شاه باختر دو هزار لشکر امداد گرفت

و در آریا (هرات) علم آزادی افراشت . اسکندر قوه بزرگ نظامی خود را به سالاری ارته باز یوس و ایری ژیوس و کارانوس بدفع ملیون هرات فرستاد ، و والی پارت که فراتا فرون نامداشت ، نیز باین سالاران اسکندر ملحق گردید ، و قوای ملی هرات را از هر طرف محاصره کردند ، تا که در جنگ شدیدی ساتی بارزانس بدست ایری ژیوس کشته شد ، و مقاومت هرات خاتمه یافت .

بعد ازین اسکندر به فتح وادی کابل و جبال پارویا میزادی روی نهاد. و در اوایل زمستان و ماه نومبر ۳۲۹ ق.م بکابل آمد ، و عازم کاپیسی شمال کابل شد. و شهر اسکندریه قفقاز را در هوپیان حوالی چاریکار بنا نهاد. در اواخر بهار ۳۲۹ ق.م اسکندر بالشکریان خویش از اسکندریه قفقاز حرکت کرده و از راه اندراب بر کوه هندوکش (کوه های قفقاز یونانی) گذشت و بر قوای بسوس حکمران باختر تاخت که عبارت از هشت هزار باختری مسلح بودند . ولی بسوس که در قوای خود توان مقاومت راندید. صفحات باختر را تخریب و مواد خورا که را تلف نموده و از رود آمو بطرف سفد گذشت و باختر بدست اسکندر افتاد ، که در آن ارته باز یوس را حکمرانی داد ، و از چیلان راباعسا کر محافظ دران جا گذاشت . و خود در حدود کیلیف از دریای آمو عبور کرد و در حدود قرشی یا شهر سبز کنونی بسوس را بدست آورد ، و ما راکنده (سمرقند) را بگرفت و شهر اسکندریه تا نائیس را در آن سرزمین بنا نهاد که خجند کنونی باشد .

در سفد یانه نیز بر لشکریان سکندر جمله های شدیدی کردند ، و او بر کولانوس مقدونی را در آنجا با سه سه هزار سپاهی گذاشته عازم باختر گردید ، و چون به آنجا رسید ، ستازانور والی هرات بدر بارش آمد و ارزانس والی هرات و برانس والی پارت را که از طرف بسوس مقرر شده بودند در غل و زنجر کشیده آورد ، و بسوس را در مجلس محاکمه کرد تا او را بکشتند (۳۲۸ ق.م)

درینوقت نوزده هزار لشکر تازه دم از یونان به قوای اسکندر پیوست و او دروادی مرگیان (مرغاب) قوای اریمیازیس حکمران بومی آنجا را از بین برده و او را بدار کشید، و در صفحات مرو قلاع سرخس و مرو چاق را بنا کرد و ببلخ برگشت و در راه چهار حصار نظامی را در میمنه - انده خود شبوگان - سرپیل بساخت و بازار آمو گذشته و باقوای خود در مراکنده (سمرقند) پیوست .

سپیتامنش مرد دلیر و نبرد آزمای باختری که دران صفحات با

استندار صفت داده و مؤلف از ایشان و در حدود ۱۰۰۰ نفر سوار و ۱۰۰۰ نفر پیاده  
 و دز مرکز عسکری یونان زیراسپه سردار لشکر اسکندر پیتون PETTON  
 را اسیر گرفت ، ولی از طرف اسکندر کراتیروس با سپیتامنش در آویخت  
 و او را از آنجا بیرون کشید . اما کمی بعد چون اسکندر از سفدیانه  
 برگشت ، همین سپیتامنش با سه هزار سوار سفدی و ناختری در مقابلش  
 ایستاد ، اسکندر ازین مردانه بستوه آمد ، ورته بازس والسی  
 باختر را که به همکاری سپیتامنش مسم بود عزل کرد ، و بجایش امینتاس  
 AMYNTAS مقدونی گماشته شد ، تا بمدد کوانوس جنرال  
 عسکری ، باختر را حفظ نماید ، ولی سپیتامنش باختری برایشان زد ، و  
 عاقبت بخیانت همراهان خود کشته شد (۳۲۷ ق.م) و بدین صورت مقاومت  
 باختریان و طندوست خاتمه یافت ، و اکثر سرداران ملی بدست اسکندر  
 محو شدند و از آنجمله هوخیار OXYARTES یکی از اشراف  
 باختر نجات یافت . این سردار با خانواده خود بکوهی پناه برده بود ،  
 ولی لشکریان مقدونی بر آن تاختند و او را با دختر زیبای دلکشش روبنانه  
 BOXANA که یونانیان به تلفظ خویش رکسانه گفته اند پیش اسکندر  
 آوردند ، و او این دختر باختری را در بهار ۳۲۷ ق.م بزنی گرفت ، در  
 حالیکه سرداران لشکری او بدین مواسلت شاه یونان با دختر باختری راضی  
 نبودند ، و ازین جمله یکی از سرداران بزرگ نظامی کلیتوس در باختر در  
 مجلس مستی بدست اسکندر در بهار ۳۲۷ ق.م کشته شد ، و چون جنگهای  
 دو ساله او در صفحات باختری و سفدیانه انجام یافت ، بفکر سفر هند  
 افتاد ، و سی هزار جوان باختری را در لشکر خود گرفت و در بهار ۳۲۷ ق.م ،  
 بالشکر ۱۲۰ هزار پیاده و ۱۵ هزار سوار خود که ۷۰ هزار آن مردم  
 آسیایی بودند ، از راه هندوکش بسوی هند روی آورد . و امینتاس را باده  
 هزار پیاده و سه هزار و پنجصد سوار در باختر گذاشت .

اسکندر از دره خاواک پاروپامیزاد به کاپیسا گذشت ، و نیکاتور را به  
 حکمرانی آنجا گماشت و پروادی کابل تیریا سپ TYRIASPE  
 را حکمران گردانید . و از راه درونته و وادی کنرواسمار به باجور و جندول  
 فرود آمد ، و در هر مرحله از طرف مردم نبردها رفت و مقاومتها کردند ، و  
 در جنگی که با اسپیزی (غالباً یوسف زی کنون) در وادی کنرووی داد ،  
 چهل هزار اسیر و دو صد و سی هزار گاو به یغما گرفت ، و قوایی را که  
 بقیادت هفستینون و پردیکاس از راه مجرای دریای کابل برانتهایی امیبی  
 شاه تکسیلا به تصفیة صفحات پشاور و چارسده و اوهند فرستاده بودند

آن نواحی را تا مجرای دریای سند کشودند .

اسکندر در صفحات کنرتاباجور با مقاومت عنیف افغانان مواجه  
 آمد ، و در جنگهای آنجا دو بار زخم برداشت ، و او هم بعد از فتح  
 شهرها رامسار کرد و اسراء را ته تیغ کشید ، و چون امیر اسپیزی در  
 شهری از وادی سواست (سوات) مقاومت میکرد ، از طرف سرکانی و  
 چمرکند و ناوگی گذشت ، و از راه کوری (پنجگوره) به چکدره و وادی  
 سوات رسید ، و چندین شهر و قبیله را مطیع گردانید ، و درینجا بقول اریان  
 مورخ یونانی (حدود ۱۷۵ م) مردمی بنام اساکنی نوس ASSAKENOS  
 سکونت داشتند ، و شهر مرکزی آن مساکه MASSAGA بود  
 که در نواحی بین دره کنگله و وچ خور بقایای مخروبه آن بنظر می آید .  
 چون درینجا ۷۵ هزار لشکر تازه دم بمدد مدافعین بومی رسیدند ، جنگ  
 شدیدی واقع شد ، و اسکندرا ایشانرا در شهر مساکه چهار روز محاصره  
 کرد ، و عاقبت همه ایشانرا از بین برد ، و پس ازین شهر های اوروپا زیرا  
 (بریکوت کنونی) را هم گشود ، و تا دامنه های کوه مهابن (اورنوس) بالا  
 رفت که در سی میلی شمال اتک واقع است و برین سر زمین سی سی کوستوس  
 را والی گردانید ، و نیکاتور مقدونی حکمران غرب وادی اندوس شد .

اسکندر بریلی که غالباً در حدود اتک بر دریای سند بسته بودند  
 گذشت (فروری ۳۲۶ ق.م) و تا تکسیلا شهر بزرگ و دارالعلم این سرزمین  
 که در دامنه کوتل مرکه و ده میلی شمال غرب راولپندی واقع است پیش  
 رفت و امیبی OMPHIS شاه تکسیلا را که با اسکندر از در مسالمت آمده  
 بود و ایس بحیث ستراب خود در آن شهر مقرر داشت و ازو پنج هزار مرد  
 جنگی گرفت ، و تا ماه می ۳۲۶ ق.م بکنار جیلم رسید ، و در جولائی همین  
 سال با بوریوس (فور) شاه هند در آویخت ، او تسلیم شد ، و اسکندر هم  
 وایس او را بجایش گذاشت و خود وی تا کنار بیاس پیش رفت ولی  
 لشکریانش شوریدند ، و از پیشرفت مزید در خاک هند و هوای گرم  
 آن سر کشیدند و اسکندر را بمراجعت واداشتند و او هم لشکریان خود  
 را سه بخش کرد : بخش اول را با کراتیروس و مریمان لشکر از راه بولان  
 و قندهار و سیستان فرستاد . بخش دوم که ۱۲ هزار سپاهی و دو هزار  
 ملاح بود بانبارکس و صد کشتی از راه بحر فرستاده شدند . اما دسته  
 سوم از راه کنار غربی دریای سند به ملتان رسیدند که خود اسکندر با  
 ایشان بود ، و مردم اینجا دفاع شدیدی کردند ، حتی در جنگی اسکندر را  
 مجروح ساختند ، که همه ایشان در نتیجه قتل عام شدند ، و هم در وادی  
 بابان دریای سند در حدود هشتاد هزار مرد بقتل رسیدند ، و در جولای

۲۲۵ ق.م بود که اسکندر با همراهان خود به حدود کراچی کنونی (دبیل دوره اسلامی) رسیده و یک اسکندریه بحری را در آنجا اساس نهاد ، و ازینجا حرکت کرده از راه گدروزی (بلوچستان جنوب افغانستان) به پارس رفت ، و چون به بابل رسید ، شب ۱۳ جون ۳۲۳ م بعمر ۳۲ سالگی بمرض ملاریا از جهان رفت ، مدت لشکرکشی های او در خاک آریانه و مقاومت های مردانه مردم این جاز ۲۳۰ تا ۳۲۶ ق.م مدت چهار سال بود . (عکس ۱۴) در قسمت شرق آریانه یعنی غرب اندوس بعد از نیکاتور شخصی بنام فیلیپس والی گشت و چون او در سال ۳۲۴ ق.م بدست عساکر یونانی مقتول شد ، بعد از او ایوداموس به همکاری مردم تکسیلا رشته اتحاد خود را از غرب اندوس گسستند و چون اسکندر بمرد یوروس (فور) شاه هند وادی سفلی اندوس را گرفت ، و عاقبت در سنه ۳۱۷ ق.م از طرف ایوداموس کشته شد ، و خود ایوداموس نیز هند را ترك کرد و بارتشنش بسط سلطه یونانی از هند شرقی چیده شد .

#### سلطه سیاسی موقت موریای در آریانه و نفوذ بزرگ بودایی

امپراتوری وسیع سکندر با مرگ او از هم پاشید ، و افسران بزرگش در طرابلس شام مجلسی تشکیل داده ، و مملکت او را بین خود تقسیم نمودند . از آن جمله ولایات جنوبی آریانه یعنی اراکوزی (وادی - ارغنداب) و گدروزی (مکران) به سیبیر تياس SIBYRTIAS سپرده شد و دراریا (وادی هریرود) و درنگیانه (وادی هلمند) ستساندار STASANDAR قبرسی حکمران گشت و بکتریانه (باختر) و سفدیانه (سغد) به ستاسانور STASANOR قبرسی داده شد و هوخیارتمی OXYARTES پدرروبانه زوجه سکندر بر سر زمین مرکزی آریانه یعنی یاروآ میزادولایت کابل حکمران گشت .

اما ولایات شرقی آریانه که حدود آن تا تکسیلا کشیده می شد ، در دست شهزادگان هندی و جنرالان یونانی در حالت کشمکش باقی ماندند و چون آمدن لشکریان یونانی باین سرزمین و دوام سلطنت با زماندگان ایشان در باختر نفوذ فرهنگ و هنر و فکر و عقاید یونانی را درینجا باقی گذاشته بود ، این پدیده های فرهنگی یونانی که با بقایای فرهنگی مردم بومی این سرزمین آمیخته بودند ، از طرف شرق با حادثه بسیار مهم دیگر بر خوردند و آن ظهور سلطنت بزرگ موریای در هند بود .

اگر چه از نظر سیاسی سلطه موریای در قسمت های شرقی آریانه دوام زیادی نداشت ، و درینجا سلطنت مستقل یونانوباختری تاسیس شد ، ولی در همین عصر کوتاه شاهان موریای و مبلغان دین بودا این دیانت را در شرق آریانه انتشار دادند ، که درینجا باز دریک آیدوگلاس فرهنگی و ملتقای ثقافت و عقیده سه عنصر مهم بیکدیگر آمیخت و باب مهمی را در تاریخ فرهنگ این کشور که بنام گریکو بودیک مشهور است گشود . و این دیانت و هنر تا مدت هزار سال دیگر و نفوذ اسلام در افغانستان باقی ماند که عناصر مهم آن چنین بود :

- ۱- عناصر فرهنگی و هنری و عقیدوی باختری یا داخلی خود این سرزمین .
- ۲- صنعت و عقیده و فکر یونانی که با اسکندر در حدود ۳۳۰ ق.م آغاز یافته بود .
- ۳- هنر و فرهنگ و دین بودایی با آثار هندی خود که با سلطه موریای بیکجا آمد .

موسس سلطنت موریای در هند چند راگوپتا (سندروکتس یونانی) است که منسوبست به یکی از شهزاده بانوهای خاندان شاهی ننداکه میور (طاوس) نامداشت و او از طبقه کشتریان و طایفه را جیوت (شهزادگان) بود که در سال ۳۲۴ ق.م بشاهی رسید ، و بعد از ۲۴ سال سلطنت در ۳۰۰ ق.م بمرد ، و پسرش بند و ساره BINDUSARA که از بطن ملکه دوردهرا بود بجایش نشست و پایتخت موریان شهریتالی پترا (پتنه) هند بود .

چند راگوپتا سه سالاری نندارا داشت ، و او یکنفر رئیس برهمنان تکسیلا چانه کیه CHANAKYA مولف کتاب ار تبه شاستره (در سیاست و اجتماعیات و اقتصادیات) را که پسان وزیر او شد با خود متفق ساخته و سلطنت مگده و شاه آنرا از بین برد ، و سلطنت وسیعی را بین گنگاوسند بنیاد نهاد ، که دارای تشکیلات منظم اداری و مدنی بود و بنا برین او را تنها یکنفر سیاهی فاتح نامدارند ، بلکه سیاست مدار هوشیار و فکور بود ، چند راگوپتا حدود کشور خود را در غرب تا کنار های سند پهنائی داد ، و یونانیان جانشین اسکندر در نظر داشتند ، تا اراضی مفتوح اسکندر را بدست باز آرند ، چون سیلیوکوس ملقب به نیکاتور یعنی فاتح حکمران بابل شد ، پارس و پارت را کشود و در سنه ۳۱۱ ق.م آریا و بکتریای را هم فتح کرد ، و در سنه ۳۰۵ ق.م از راه کابل بطرف شرق رفت ، و از رود



سند گذشت و در سواحل شرقی آن رودخانه با لشکریان چند را گویتا مقابل شد ولی چون حریف را در غایت قوت دید با اوصالح نمود، و دختر خود را بزنی او داد، و در مقابل ۵۰۰ فیل و لایات گندهاره - اراکوزیه - کدروزیه - پارویامیزاد را به چند را گویتا باز گذاشت و در باختر نیز دیودوتس را حکمران مقرر کرد.

بعد از صلح چند را گویتا و سیلیوکوس روابط هند و باختر وسعت یافت و امتعه تجارتي هند فراوانتر از راه کابل و بلخ به بندر های بحیره خزر نقل داده شد، و سیلیوکوس يك نفر جنرال بصير خود ميگاستينييس MEGASTENES را بحیث سفیر بدربار موریافرستاد، او کتابی را در شرح احوال هند و سلطنت موریان نوشته بود، که اکنون در دست نیست، ولی سترابو و دیگر مورخان یونان، برخی از مطالب آنرا در کتب خود حفظ کرده اند، و بقول این سفیر چند را گویتا شش صد هزار پیاده و سی هزار سوار و نه هزار فیل قوه داشت، و در کمپ شاهی او چهار صد هزار نفر بود، و بدینصورت نیمة خاک آریانه تا دامنه های جنوبی هندوکش پا و تعلق گرفت، و این نخستین بار است که نفوذ فرهنگی و سیاسی آریائیان هندی از شرق بخاک غربی اندوس تا کوه هندوکش رسیده است.

چون در سنه ۳۰۰ ق.م چند را گویتا در گذشت، پسرش بیند و ساره BINDUSARA به لقب امیتره گهاته AMITRAGHATA (دشمن کش) بر تخت نشست. و اوسیاست دوستانه را با امرای یونانی بیش گرفت و روابط فراوان تجارتي از راه گندهاره و پارویا میزاد و اراکوزی با قلمرو سیلیوکیدها برقرار داشت. و چون سیلیوکوس نیکاتور در ۲۸۰ ق.م، بعمر ۷۸ سالگی بمرد و پسر او انتیاکوس سوتر ANTIACHOS-SOTER بجایش نشست و در حدود ۳۰۱ ق.م دی ماکوس را بسفارت بدرباربته پیش بیند و ساره ارسال داشت.

روابط فرهنگی سلطنت موریان و یونانیان از همین اوقات بسط و فزونی گرفته بود، که این حرکت مبدا تاسیس مدنیت مخلوط هندو یونان گردید. و علاوه برین از راه بحرهم آمد و شدی با هند موجود بود چنانچه پتروکلئیس PATROKLES افسر سیلیوکوس و پسرش از راه بحر هند سفر کرده و معلومات جغرافی خوبی فراهم آورد که بعد ها مورد استفاده بلینی و استرابو بود.

شاهان موریان با سیلیوکیدیان یونانی آنقدر رابطه دوستانه داشتند، که مؤلف تاریخ قدیم سیاسی هند گوید: بیند و ساره به انتیاکوس نوشت

که برای من يك نفر حکیم و شراب شیرین و انجیر خشکیده خریده و بفروست. انتیاکوس در پاسخش نوشت: من انجیر و شراب را خواهم فرستاد ولی در قانون یونان فروش دانشمندان ممنوع است (!) این شاه موریایی با علوم و ادب یونان ولعی داشت و در عصرش هندیان اشعار هومر یونانی را بزبان خود ترجمه کرده و میخواندند و وراهه میسپیرا VARAHAMIHARA در کتاب خود بریهت سمیهته BRIHAT-SAMHITA معلومات آسمان شناسی یونانی را بنظر قدمی بیند و چون این اوضاع بر مطلع مدنیت گریکو - بودیک روشنی می اندازد ما آنرا باختصار آوردیم. و این شاه یونانی دوست هندی یعنی بیند و ساره در ۲۷۳ ق.م پس از ۲۷ سال شاهی درگذشت. و پسرش که اشوکا نام داشت بکمک رادها گویتا وزیر خود بر برادران دیگر غالب آمده و بر تخت سلطنت موریان نشست و او بلاشبهت پادشاه بزرگ هند است که بر تمام آن برعظیم و يك قسمت افغانستان تاجماری ارغنداب سلطنت کرده است.

اشوکا در آغاز کار مرد جنگی و خونریزی بود که در نبرد کالنگه سواحل خلیج بنگال يك لك نفوس را بکشت و ۱۵۰ هزار را اسیر گرفت، و فجایعی که او درین بیکار خونین بچشم سردید و تا صد هزار انسان از گرسنگی مردند بر روحیه و شخصیت او شدیداً اثر کرد، و او را به فلسفه صلح و سلام دین بودا متمایل گردانید، تا که در سنه ۲۶۰ ق.م رسماً دین بودا را پذیرفت و به نشر و تبلیغ آن همت گماشت. و ازین تاریخ ببعده عهد سلطنتش دوره امن و سلام و تعمیرات دینی و بسط امور خیریه و بنای معابد بودایی و راهها و مسافر خانه ها و انتشار دساتیر مذهبی بود. و او در مملکت وسیع خویش بهر جایی که رسیده نصایح نوع پروری و حتی نیاززدن جانوران را بر سنگها بزبانها و رسم الخطهای مختلف نقر کرده که تا این عصر هم باقیمانده است و این فرامین سنگی بر اوضاع آن دوره روشنی فراوان می اندازد.

دروادی گندهاره او قسمت شرقی افغانستان که جنوباً تا قندهار میرسد، آثار فراوان ستوپه های بودایی موجود است که تاکنون برخی از آن ائینه تاریخی شناخته شده است، و احصاء تمام آن مشکل باشد. گویند اشوکا در شمال کشور خویش چهار ستوپه بزرگ ساخته که یکی از آن فراز تپه بالا حصار پشاور واقع و تا عصر هیون تسنگ (سال ۵۹۰) هم باهمان شکوه خود باقی بود، و بقول او این بنا را از سنگهای زیبا و چوبهای کنده کاری ساخته بودند که بگفته فاهیان مرصع به سیم و زر بود، و موسیوفوشه گوید که این همان ستوپه باشد که بنام ارمان چشم موسوم